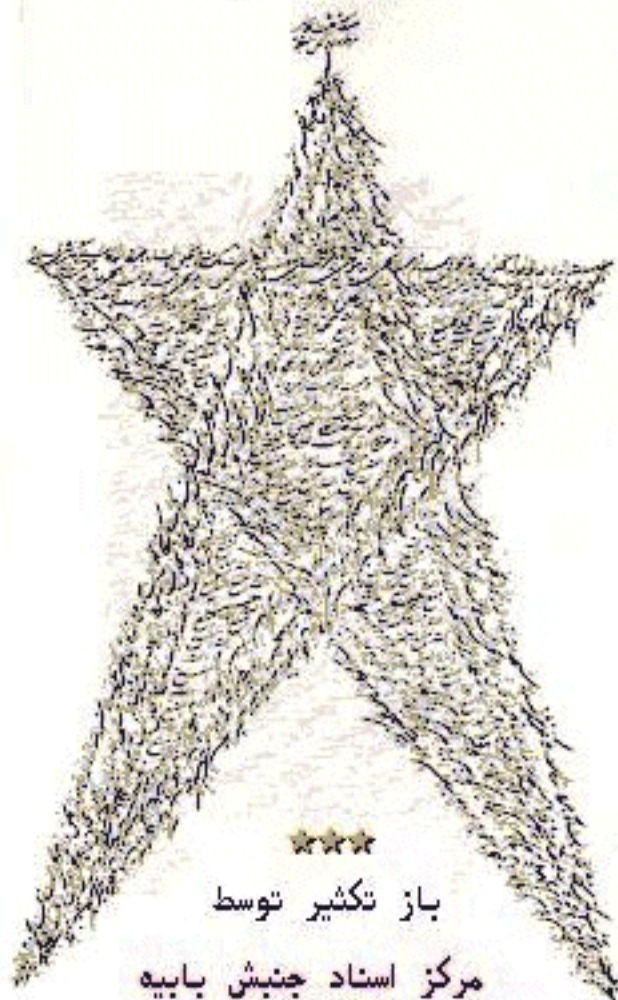


واقعہ راستین نور

ہدیہ ہر آنسی



باز تکثیر توسط

مرکز اسناد جنبش بابیہ

www.babieh.com

نسخہ بہتری از این کتاب در کتابخانہ انجمن گلشن

<http://www.golshan.com/ketabkhaneh/ketabkhaneh.html>

موجود است

تاریخ اقلیم نور را که آقای محمد علی ملک خسروی نوری نوشته اند اشتباهاتی بنظر این حقیر سراپا
 تقصیر بدینجهه^۱ مرآت نوری سبیه^۲ میرزا افضل الله نظام العالک اورنگی فرزند میرزا محمد حسن پسر
 میرزا عباس نوری معروف بمیرزا بزرگ رسیده نمیدانم این اشتباهات مؤلف از بی اطلاعی است یا
 تمسب و غرض نفسانی در رسمورت بر خود واجب دانستم آنچه از نزدیکان خود یعنی مادرید و پسران
 زهرا و یانوفخریه خاله^۳ بنده از حضرت عزیز^۴ شنیده بودند نقل میکردند در جواب تاریخ مزبور نوشته
 شود تا خوانندهگان به میرکه طالب حق و حقیقت میباشد از صحت و سقم مطالب ضد وجه^۵ آن مدالج شوند
 اولاً حضرت اعلی روحی فداه و شجره^۶ آنشجره مقدس را گواه میکنم که با احدی غرض و لجاج ندادم چنانچه
 شاعر میفرماید مهر رخسار تو را مینگرم در همه کس زان مرا با همه کس میروم با کس کین است ثانیاً
 از جنس اقیانوسهای دعوات نور و بعضی مطالب دیگر که ارتباطی باین امر ندارد صرف نظر میکنم در صفحه
۱۹ بعد از صفحه ۱۱۲ بخش ۳ ظهور الحق مذکور است در لوجی از قلم اهزایه^۷ در وصف ماژند^۸
 چنین مستور (ان اراضی مبارک است چه که این مالم از سمت شاهرود بان شرط توجه نمود تا بگذرد
 شد و اطراف آن را مشاهده نموده و از آنجا با شرف و قبل از آن محال هزار جریب راقبه بقریه شهر
 بشهر سیر نمودیم تا بار خرنور وارد شدیم الحمد لله از انوار آفتاب حقیقت جمیع انجمنات در آن ایام
 منور و قائم شد و آثار آن البت^۹ خواهد گشت آنکه بید الهی غرس شد عنقریب آثار آن را امر و هرید
 میشود ندای محبوب ازان جبال مرتفع است به کمان اراضی بقدم حق مبارک گشت انشاء الله کل
 موفق شوند بانچه سزاوار ایام الله است - ذیل همان صفحه ۱۹ اشع^{۱۰} از بیانات شفاهی حضرت -
 عبد البهاء در باب ایام اولیه جمال^{۱۱} ابی و اینکه مرحوم والدشان تعلق عظیم بایشان داشتند و
 ملتفت بزرگواری و طومنت^{۱۲} و دلهریت مقدسه^{۱۳} جمال مبارک بودند و برهان بر این آنکه در آنجا در
 قریه تاثر که تبول ایشان بود عمارت طوکانه^{۱۴}ی تا سیر فرمودند و چون اکثر تابستان جمال مبارک در آنجا
 بودند مرحوم میرزا بخط خویش در موقعی از مواقع خانه بقلم جلی این دو بیت را مرقوم فرموده اند :

(برد رگد وست چون رسی گولیبک کانجانہ سلام راہ دارد تعلیک)

(تعلیق)

این وادی عشق است نکید از قدم این ارزاق مقدس است فاخلع
الواح زیاد ی نیز از جبهه نور تا کریم باشد کعبه مشرف از آن زیلادین میشود (بواسطه آمیرزاد فضل اللہ جناب
ابوالقاسم خان جناب ابوالحسن خان علیت بہاء اللہ الایہی ہواللہ ای د و نفس نفیس خدا عا بطی
وادی غیر ذی ذرع و سنگلاخ بود چنانچہ بعضی قرآن است از لسان حضرت ابراہیم میفرماید رب انسی
اسکت من ذریتی بواد غیر ذی ذرع و سنگستان ہر آب و نیاہ و تہستان سنگ سیاہ بود با وجود این چون
موطن رسول اللہ شد قبلہ افاق گشت ملاحظہ کنید کمال بسبب ان انتساب مطاف اولوالالباب شد
حال اقلیم نور موطن مشکلم باور است دیگر ملاحظہ کنید کعبہ رممر اعمار بود در روز جلوه پرت کوبہ و آمد کرد
آشیان طیور ملوت کرد و بیشہ شیران ربیہ غفور مطاف مقربین شود و شاہ ملائکہ لاین کرد و زیر اسطہ طور
در اقلیم نور تجلی کرد و نیز اعظم از ان افق مبین الروح نمود ولی افسوس کمالی ان دستور نور غافل و بیخبر
مقرب پیدا شوند و ہر شیار گردند و بیادات و افتخار نمایند پس شکر کنید خدا را کہ روحان ہر ظہور
ہستید و کوی سبقت در این میدان ریائید از خدا خواہ نام کعبہ مکرانہ این موہبت کبریہ برد ازید و علیہ
الہیہ الایہی عبد البہاء عباہر شجاع سراج چون در زجاج بتابد اہر اف روشن گردد و علیکمما البہاء
الایہی عبد البہاء عباہر بواسطہ میرزا فضل اللہ اعدای محفل روحانو نور

ہوالایہی

ای بندگان استان مقدس نامہ شمار سید و نہایت سرورین داد الحمد للہ در موطن دلبر افاق محفل
روحانی تاہ شیر و جلوه در اشراق نمود ہامید و از گشتم کہ وقت ہر روز آن مد تا در خطاہ نور شعلہ طور ہر افرو
کایت ہدی و روایت ملامت اعلی شوند ای یاران روحانی بکوشید تا سبقت گیرید زمین
و نفوس مبعوث گیرید از برای قین اشت کھد ران سرزمین جلوه نور مبین تا ہر خواہد گشت و مطاف مو
خواہد بود ولی شما بکوشید در این میدان سبقت برد یگران گیرید و الا هیچ شیبہ نیست کہ اقلیم نور
روشن خواہد شد و فیوضات رب غفور احاطہ و آمد نمود منکستان تا کر گلشن و گلستان خواہد شد
از کوی و رنگ آہنگ و تشریح و تقدیر ملامت اعلی خواہد رسید این مقرر است و محتوم و علیکم التحنہ و الثناء من
ملکوت الایہی ذیقندہ ۱۲۳۹ عبد البہاء عباہر

راجع به صفحه ۱۰۱ که میرزا عباس مصروف بمیرزا بزرگ ملتفت بزرگوار و ظاهریت جمال مبارک بود مانند معلم
 میشود ایشان هم از اولیا الله بوده اند که قبل از طلوع حضرت اعلی روحی فداه موهود ایشان را شناختند جل
 الخالق از این کرامت (خان از مونس جارح) از فرمایشات حضرت عزیزیه فخریه خانم میفرمودند زمانیکه
 حضرت شمره ارواحنا فداه از مادرتولد شدند والد^ه ایشان مرحوم شد میرزا بزرگ والد^ه جناب بیباک الله
 را احضار نمود فرمودند خواب منم از این طفل مواظبت کنید چون خد مهادت مواظبت نمیکند ایشان
 بواسطه^ه معلوم تمام قبول نکردند اتفاقاً همان شب حدیث رسول ادرم و شاه ولایت را در خواب دیدند که راطا
 مسکونی میرزا بزرگ تشریف دارند فرمودند مولود جدید الولاده را بیاورند طفل را آوردند دادند بحضرت
 رسول طفل را بوسیدند دادند بمن (یعنی ماد^ه بیباک الله) و فرمودند از این طفل خوب مواظبت کنید زیرا که
 از ماست بعد از ان شاء الله بیعتی محبت انداختند و رقیب من جا گرفت که اید اولاد های خودم را بیاورند از^ه
 دستند اشتهم نباید بهمین جهت است که در شواخ فرقه^ه بیباک چند رالواج نزولیشان ابد انامی از این
 بانو بردهند^ه صفحه اول راجع بسمارت تاجر انصارت را برای ماد^ه راجع میرزا رافا^ه کاشم^ه انام
 ساختند وان^ه بیت سمر را هم برای سردرب مسجد تا کنون نوشتند در زمان فضل الله اورنگی^ه محراب^ه
 خرابند مشارالیه خواستند مرمت کنند این تیرد رسفد محراب پیدا شد نمیدانستند مال نجاست و از
 مقام شعر معلوم بود بجهت بالا آمد روی نوشته شد میانوزه مرا ماد^ه مشارالیه فرمودند این تیر قبل از قارت تا کر
 و هم بعد از قارت بالا در رب مسجد بود در زمان^ه آجی اسمعیل که مسجد خراب شد و مشارالیه بمرمت آن
 یزد اخت این تیر مقود شد میرزا فضل الله اورنگی^ه بر حسب شریک که ماد^ه نشان دادند تیر را در محل اولیه
 نصب کردند^ه آن در و غیر مقصد سیرا که از قول عبد الیهاد رذیل همان^ه فحده نوشته اند ابوالقاسم خان امیر
 صادق ابوالحسن خان مشور السلطان داماد^ه ای^ه الام^ه المعالنه بودند و بیباک بهم نبود بلکه جدا
 مخالف بود^ه اند در صفحه آرا جی بمحفل روحانی نور اول نورانیج موقه^ه محفل^ه نداشته البته در زمان فضل
 اورنگی^ه میلخینو بتا^ه میامدند و در روز اول محل را باطلان داد^ه و بهر^ه میباشند که پیر از^ه راجع^ه عکس^ه از
 آنها برداشته رذیل^ه ان بد و ناطالان^ه احیان^ه عکس^ه می نوشتند اجزای محفل روحانی نور^ه

ای منسوب شجره مبارک و محبوب جمال مبارک شاه از عزیزان خدا رسید نهایت ستایه را از دست و عزت شما نمود و کمال حمد لله قد راتش با بیباستان مقدس بید اند و بخند متمییز را از ندامت ایزد الطاف الیه این است که نفسی موید کرد و خوشنوی موفوق و بحسب نظام ممتاز از دیگران قد راین الطاف بد ان و ما حظه کن یسا وجود دشمنان از طرف بازموفو بر جمیع شئون ^{انقریه} است باید ان بیحون عنایت الیهها از جمیع قری - اراف امتیاز یابد و مرز سطوح تا شرح مانیه کرد و ملاحظه مینمائید که سنکستان بسبب این نهودان حضرت رسول بود قبله افافو گشت از همی اقالیم رو بام القراءیه نی مکنه از میگذارتند این در زمان حضرت معلم نبود و بعد پنا بسور رسید - ان نیزان تر بقدر رشاد را نذا رجبول عنقریب واضح و مشهور کرد و بنیان الیه بلند شود و انوار هفت ابد بهیران قریه بتیاب آرزوی عبد البها این است که تو منا جرتائید کرد و تا هر روزان کشور - روشن تر کرد و جمیع اهل ان قریه مشمول عنایت جلیل اکبر شوند و هیلینالتحیته والتنا عبد البها ^{ها}

خان از تاریخ اقلیم نور از جمله مبلدینو که بتا کرمیا مدند یکنفر میرزا ابوالقاسم نام بود مصمم از اهل نائین این شخص ۳ مرتبه برای تبلیغ بتا کرامه در زمان سفر اول و سفر از دستگان به بند و گزارش دادند که این شخص بهائی نیست و تمام حرفهایش بر ضد بهائیت است در جواب آنها گفتیم شما داد را این خصوص سائت با شید فتنه جوئی نکشید و اعماله را بدین گونه از قول خود مشار الیه شن دادند گویا چند مرتبه مشارا را برای تفریح لب رود نماند میرزا از روز مشروب شن حالات خود را بدین نحو بیان نمود که بد رهن تاجر بود و سرمایه مطلق داشت ماد میراد بود و بود رکارهای تجارتی بید زمان کما میگردیم تمام قایک و قصبه تور - حضرات یدنی بهائیه افتادم و مرا کمال تبلیغ کرد که بر حقانیت این امر اذعان نمود میراد هم از موضوع - مطلع شد بید هم گزارم داد مشار الیه از مسلمانها بخیلو متعصب بود بعد از شنیدن قایقه بند مرا تهدید ^{کرد}

در صفحه ۲۷ در سفرنامه مبارک عبد البها جلد ثانی صفحه ۱۶۹ عبارتست مذکور است بعد حکایتی از ایام مبارکند و ما زنده را ن فرمودند که جمال مبارک و عنفوان و انوار روزی در رقبه یا ورود وارد منزل میرزا محمد تقی مجتهد مشهور شدند در حالتیکه با رنفر از تلامذه معتقد مجتهد مذکور با جمعی از طلابید یکر حاضر بودند

و مجتهد این حدیث را از تلامذه «قریب الاجتهاد» خود میبردند که میفرماید الفاطمه «خیر النساء»
 الصالحین الا با ولد المریم یعنی حضرت فاطمه بهترین زنان دنیا است مگر آنرا که مریم تولید نمود
 و حال آنکه مریم دختر براتولید نمود که در حدیث او را مستثنی میفرمایند هر یک در جواب تفسیری
 نمود و توجیهی کرد ولی میرزا محمد تقی مجتهد هیچیک را قبول ننمود در آن میان جمال مبارک
 فرمودند این تعلیق با مر محال است یعنی جز آنکه از مریم شولد شد و یگر حضرت فاطمه علیها
 سلام الله از همه زنان بهتر است و چون مریم دختری نداشت پس مثل فاطمه محال است این
 تاکید بیان ابتدای حدیث است مثل این است که بنویسیم قلان صلوات الله علیهم سلاطین رویه
 زمین است مگر یاد شاهی که از آسمان بیاید یعنی چون از آسمان نیاید این صلواتان مثل و نظیر
 ندارد و آمدن از آسمان تا نماید از مریم در این مقام دلیل بر امر محال است مجتهد مذکور سکوت نمود
 چون جمال مبارک بیرون تشریف بردند بتلامذه «خرد گفت نعمن متوقع نبودم که حواتر با کلامه یعنی
 حدیث را چنان بیان نماید که شما نفوس قریب الاجتهاد با عطا هر لبیا بر هلم پیر بان نبرد میاشید

۲ من چون بحقانیت امر شکی نداشتم انداز رفکردم با کمال احتیاط پیر مرا از منزل اخراج کرد و دختر
 عموم که عیال بود و دوسر از اولاد شتم با تشدد گفت اینها مشایخ بتونیستند هر جا که میل داری برو
 من هم بنا به محفل روحانی حضرات بردم از مجبوشی کردم آنها شرح حال مرا نوشتند مرا بخندت عبد
 البها فرستادند چندی در خدمت ایشان بودم تا آنجا میاید بفهمم نمیدم روزی به بند میفرمودند
 قضیه بی مهری پدرت مرتفع شد و مرا امر میفرمودند منم و شجاعت شد مرا اجابت کردم ولی همیشه
 بمنزل رسیدم تا حتماً کردم ما الفت شد بد تراست و فوراً بدون اینکا - و المرابیر سنده مرا از منزل را
 ناچار مجدداً به محفل پناه برده گفتم حضرت عبد البها بنده را مرخص فرموده گفتند بی مهری
 پدرت مرتفع شد باور شما کنید شدید ترند بینائی برای من یکدارید بعد از نور و مشورت بلبهم
 ما می پانصد تومان حقوق برای من مصین کرد و مرا برای تبلیغ امر بپا که خود ایمان بانند ام
 با طرف و اکفاف میفرستند من هم چاره نداهم تا میتوانم مرد مرا گمراه کرد بعد بین بپا داخل میکنم

در صفحه ۲۹ تلخیص تاریخ نبیل مطالب تشریحاً همین مضمون فوق مذکور است بیست. از آنکه حضرت بابا با ظهار را سر
فرمایند حضرت بهاء الله بخداه نور مسافرت فرموده بودند در آن وقت که میرزا محمد تقی مجتهد نوری در آن
منجات شهرت عظیمی داشت علما تکیه در مجلس در او حاضر میشدند و از صحبتش استفاد میکردند
نهایت مباحث را داشتند و خود را از دانشمند آن وقت و عالم پر مغز و سرا را سلام میدادند و گفتند روزی در
مجلس در روزی با حضور قریب ۲۰ نفر از شاگردان مجتهد نوری یکم از احادیث منکله مردیه از ائمه ا چهار را
مطرح ساخت که شاگردان مجتهد نوری درباره مضمون احدیث بحث کنند و نظر خویش را اعلام نمایند
در بین در آن حضرت بهاء الله چند نعره از همراهان خود دارد شدند بحثی که خارج شده بود گوش میدادند
در هیچ یک از شاگردان مجتهد نوری جواب شریفی ندادند و این حضرت بهاء الله با بیان ساده شرح احدیث
را ذکر فرمودند مجتهد نوری از چیزی شاگردان خبری نداشتند و در این معنای حدیث خیلی خسته خاطر و مگدر
شد و بالحن آمیخته به ششم بانها گفتند سال است من زحمت میبخشم که شما را بحقایق هالیه اصول محکم
درین مابین اسلام آشنا کنم تا بتوانید رموز آنرا فک کنید و منتظر است آلمان سازید امروز بیستمین جوان که در
از حدیث دانش و علم بر همه شما مقدم است این جوان در هیچ مد رسیده و نماند و از مهارت و علم شما
ادباً در آن وقت از حدیث الاحل مانگر را با بیان سهل فرمود و شما از آن درین سال زحمت از محنت پذیرد و حدیث عاجز
شدید در صفحه (۳ تاریخ راجع به روایع علامه نوری) و تئیکه حضرت بهاء الله از خطه نور مراجعت فرمودند
مجتهد نوری برای نما کردن آن نویسنده و فقره روایت را که در باره حضرت بهاء الله میداد بود و خیلی با نسیان
میداد بیان کرد خواهی بود این بود که گفت در میان جمع از مردم ایستاد بودند دیدم همه بنزله ایستادند
و میگویند حضرت صاحب الزمان در آن وقت در آن وقت از حدیث و شایسته حال شدیم و با سرعتی در آن منزل رفتیم
که زود تر خود را بجا آورد حضرت پرسیدم در آن منزل که رسیدم مرا نگاه داشتند و ارد شوقی تمجب کردم و سیمبر رسیدم
گفتند حضرت قائم بایک نفر مشغول مذ اگر دستتند هیچ کسی در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت

(بشیه پادریه منصفه قیل)

سفر اخیر که من را الیه از آن رفتود یا زنیامد مد یرمد رسه تا اثر شخصی بزد بنام محمد خان مغزوری وادم بسیار
خوبی بود از این امر اطلاع استعولی مؤمن نبود آمد منزل بد و با تقاضا رفتند بد روزی در آن وقت که در آن وقت
تا راحت بود خبر کردم از آنجا که با بلخ اتفاق افتاد و شب رفتیم منزل اقامت کردیم چه اتفاق افتاد که یکدیگر
خیابان را راحت است اول بند مرا قسم داد که بهیدم در این خصوص چیزی نگویم بعد شرح داد این مؤمنین

است من خواستم بد آن چه کسود در حضور حضرت میباشند از نیت و خصمیات مامور بشی که در بی منزل ایستاده بودند چنین استنباط کردم که آن شخصی جلیل حضرت بهاء اللعاست مرتبه دیگر در خواب دیدم که نرسد و من وقت رحلت در من گذاشته شد بیکر بمن گفتم این سند و قها متعلق بحضرت بهاء الله است من در قها را با زکردم دیدم حمیر از کتابا سکتا بهار با زکردم دیدم کلمات در وقت ما جزوا امر کرانیم انوشته شد و تا پیش آنها چشم را خیره کند نورانی عوتایند آنرا و آن روح بود که از شدت حیرت و تعجب بهشتا از خواب بیدار شد

xxx

مسلم و راجع شد اولین سفری که حضرت بهاء الله برای نشر تعالیم حضرت با ب فرمودند در سال ۱۲۶۰ بخاطر ظهور بود (بکلی استنباط است زیرا طالع حضرت اعلام در این سفر بود) یعنی اولین نقدها که در عالم امر سادات تبلیغ و در ایت نفوس کشنده شد و نفوس بنور ایمان حیات جدید پیدا کرد مانند در نور و خسرو ما قرا شد سه تا کرد ارکان بود ما استوان نفوس مبارکه مقدسه عبارت بودند از: فتح و ملا علی بابا و بزرگش ملا علی بابای کوچک و ازین الحاید بن عموی مبارک که در آن زمان عموی مبارک آحسن و آعلی پسران ملا زین العابدین محمد تقی خان شهید عبد الوهاب پسر شهید اقا محمد تقی میرزا آقا مشایخ میرزا علی محمد شهید امیرزا حسن انجوری مبارک میرزا محمد زبیر سرخه مبارک و عدده دیگر از رجال و نسائ نیز مانند مریم حوا طلان خانم ساره ام خانم جان و غیره گویند همچنین راول امرتسیم بتبلیغ گرفته شد جمعا مبارک فرمودند از مضمون واجب تر بستگان من میباشند لذا بسمت نور توجه فرمودند و در آنکس سادات تبلیغ را بی پروا انروجعوا را در ظل امر در آوردند و در سنوات بعد نیز همین رویه را معمول میفرمودند مخصوصا بعد از واقعه بدشت سال ۱۲۶۴ که از تفرقه اسباب جمال مبارک از سمت شام آورد بجا زد زان توجه فرموده بقره کرا جنوب بند رگر ورود و از آنجا بسمت ما ری پیشتر آمد (به شهر امروز) و از آن طرف بسمت نور حرکت فرمودند و قبا از آنکه بنور برسند بقره افرا که قریب هزار شیخ نابرس است منزل نادر خان تشریف برد و از آنجا با تافتا در خان بقلعه (پشپا ور قی - قحمتل)

(یعنی نابمیلنج) جمله مبارک تحیرا میزود در حقیقتنا سزا نسبت ببهاء الله و عبد الجبار بد پوار حسینیه - نوشته بود من اثر برای اطال بر دم که من پسند باین اشیا بی وجود ان اینقدر احترام نکنند پرسیدم دیدم در جواب شما فرمودند که من فرمودند بدان من یا در این از تبلیغ نیست کار ما در زمین است پس از چند روز دیگر آنها تافتا منزل دیدم و دیدم پیرا میبرد و هم بود دیدم در ارد شد و فرمود اقای من و روی ان نار تبلیغ بیدین بود زیرا همان جملات را روی کافذی نوشته و بر کاغذ های میز تحریر من گذاشته بود من امروز آنها را طالعی بواسطه

طهرسی رفته اند و بعد از دستورات لازمه با اصحاب (یا تشرفه) داشتن حضرت قدس سره و حضرت سیاب الباب
 که بزرگواریشان در تواریخ مشهور است احتیاجی به دستورات مشارالیه نبوده) و ادع فرمود همان نظر خان
 و شیخ ابوتراب استهباردی بقره افرامراجعت و سپهر بنور حرکت و در ارکان و تاجریه کثیری مومن و مؤمن
 گشتند و از آنجا بطایران عزیمت فرمودند و بعد از آنکه نامحدود بکر مجدداً ابتدا کرامت فرمود و او برای حضرت
 اصحاب تهیه مسافرت تمامه افرام و با اتفاق دهه ۱۰ زمین الحابدین م باقر حاج میرزا جانی میرزایحیی
 و چند نفر دیگر بسمت قشلاق نور حرکت نمودند و با واجدان شان بود و فرمودند و جمع از رجال
 و محترمین و علماء نور در ارکان حضور و با تشرفه شد و درین شبانه روز مسافرت خلیج داشتند و بعد از
 مسافرت و مراجعت از نفرات مجتهدین مومن گشتند از آن جمله: علامه سید رشید فضل الله نوری، میرزا ابوالقاسم مجتهد
 که در وادامه ۱۸۵۰ هجری قمری مجتهد بود و اندک نا گفته نماند یازده اعلیای مشهور اسلام که در نور ساکنیت داشت
 ملا محمد تقی (مشهور بعلامه نوری و میرزا اعلیایه بد مشهور بود و است) که در مرکز رشت ترمیمه زاندر
 دایره در میانه رانند و سمرت عیالی در ایران مکه بوماد رسیده و باز در آن و نور داشته و سایر الیه را میرزا
 بزیر (والد مبارک) و سایر و قرار داد میبودند و مینکه میرزا بزیر در نور فرمودند و ملا محمد تقی در نارت
 در کاروان ایامان داشته و مواز را بنحوی بین وراثت تقسیم وراثت در او اعجاب داشته و ملا محمد تقی در
 سال ۱۲۵۹ فوت کردند و در وادامه ۱۸۵۰ هجری قمری تقی ایامان در وادامه ۱۸۵۰ هجری قمری فوت کردند و در وادامه ۱۸۵۰
 قدس سره فرمودند و در وقت آن سعادت ایام بود و استشار الیه در رای پنج پسر و پنج دختر و بیست و نه

حاج میرزا جانی، میرزا علی مجتهد، حاج میرزا حسن مجتهد، میرزا حسن مجتهد
 میرزا قاسم مجتهد بانواسیه عیال، علامه سید رشید فضل الله خانم اتابا جری عیال، آقا ابوالقاسم خانم
 مریم عیال، ملا فتح الله مجتهد خانم زهره عیال، میرزا ابوالقاسم مجتهد، امه خانم عیال، ملا محمد تقی ایامان



(یا در قمی) (فحقیق)
 قسم داد و اتای بدیرتقدم تا اینکه در وادامه ۱۸۵۰ هجری قمری در تهران یکروزیدرم با تشرفه بدین فرمودند فرقه بدو اثیمها این
 سه مبلغ با سخن گران برای شرف امر حضرت بیابان الله بارگاه و کائنات عالم بدیرستند شما از ایما برای پیوسته
 امر از، چه می کنید هرگز در عهد رجحان اولاً مال بیوند ارم که در رسد هرگز و هرگز فریاد بزیمید و اهل بواتیمه ماد ارم
 جوار ره است درن بیابان البین برای بدست آوردن با ما شوق برآه رسیدن بفقده عالم و خوادند آمد
 ثانیاً تبلیغ کنندگان امر الله اکثر آن مانند آقا میرزا ابوالقاسم نائیند میباشند که عقیده کامل خود
 شر

از تمام امام های علامه محمد تقی باقری محزون و قاضی محمد تقی انجمنی مجتهد مزبور در سنه ۱۲۶۰ انتخاب شد و نیز در اوایل پیدایش قشرباگرد و قشلاق قمر مانند در ورتیل سعادت آباد بود ولی در او خرابی آمد از باگرد به بلد منقل مکان نمودند علامه صاحب کمال طالب کف در سطر ۱۱ صفحه ۳۵ ذکر نمود برگردیم و آن اینکه جمالی مبارکند در این سفر چندین شبانه روز در ارکلابه صحبت و گفتگو بود اختصار بود از علماء و رجال بعائین چند یاد کردید و از قید و حد و نشان بهره میبردند این موضوع سر و سر آمدی در آثار افندنی و اهل بلند کرد عسب حقد و حسد مانند این مفسر و ما شیخ عزیز الله تکریم و همو همیارا نکردید مشارالیه مرتباً بقدرت فتنین بود و مرا سلات بحلما و رجال و حکومت مینویسد و مره مرا برضد جمال مقصود تحریر میکند است

در صفحه ۲۲ از سفرنامه عبد البها را چه مجلس در رساله مؤلفه چنین در صفحه ۲۱ تاریخ نبیل مینویسد که در صفحه ۱ (۸) نوشته شد نمیتوانم اظهار نظر کنم چون اطلاع ندارم ولی در صفحه ۳۱ را چه یاد و روزی ای علامه مینویسد خان از حقیقت است زیرا از تلامذها ایشان چنین ملاحظه شد و گفتند ما اگر نین روزی ای حقیقت داشت برید ان مشارالیه مایمان می آوردند زیرا بیانات علامه را در حق منزل میدانستند بلکه تا به اهل نور به بزرگوار می مشارالیه ایمان داشتند تا گفته نمایند که شیخ علامه به حضرت اعلم روح فداه ایمان داشته و شرح هر چه بدین تراز است زمانیکه خیر اجتماع قلعه شیخ طبرسی را شنید یکنفر از امام های خود را برای اطلاع از چگونگی اجتماع قلعه فرستاد بود و آن شخص بعد از مراجعتان به را که یاد موشنید بود شرح داد مشارالیه بر حقیقت این فرقه مومن شد و می گفت کرامت این فرقه این است که فرستاده من در یورفت و سلیمان برگشت ولی بعد از گشتار قلعه ساکت بود نقل از قول فضل اللع ورنیک بد را چه جانب عیال ایشان هم مؤمن بودند زیرا زمانیکه اسرای تا کرا بجزم تهران حرکت دادند در باگرد بد ستور ابوبالبحان (که رئیس در سها شراب بود و مغرب تا کرا) همرا راه مانند اسرای کرد منزل دادند عیال علامه منفرد احرامان نصف شب برای در لجویی اسرابان خرابی رفتیم از کوه زیاد یا مهریانی فرودند و تاثر نیا شد اینها بد ترا ز اهل کوفه با شمار رفتار کردند شمارا مانند اسرای کردند نسبتاً اسامه شهادت تاریخ به نیکی نوشته میشود و این مردم بد ترا ز اهل کوفه لمن و

(بقیه پارتنی صفحه قبل)

در دیوار حسینی و میز و تحریر شایه کار گذاشت البته این امر خدای است که در بزرگوار من بعد نتوانند کوشش امریها الله را از دست مخلصین این امثال ما بایکشنند از کوزه مان تراود که در راست اید در جوابی بصرا بخیر بندند دادند البته جوابی هم نداشتند

و نغمین خوا نند، کرد اسرا جمع بود و در و جن حضرت عمر بن خطاب با نوقاطه ما در رمیرزا محمد امام باقی
و نگه پنویگساله هم داشتند ر بین را متلف شد و بالباس اوزاد فن کرد ند و بانوی د یگر بنام ترکس خاتون
این گزارش را بانو زهرا ماد رید زماز قول فاطمه خاتمه خاتم ما در رمیرزا محمد امام باقی نقل میکند .

در صفحه ۳۹ مینویسد که شیخ عزیز الله مرتباً در فکر تفتین بوده ضدیت و تفتین مشا را لیه بعد از مشر و پیشد ن از
میرزا محمد حسن شروع شد که شرحش بیست انوشته میشود .

در صفحه ۳۵ از اجتماع رد ارکا مینویسد در صفحه ۱۰۰ نوشته شده اول اجتماع در ارکا پس از خیر
اول بود و ثانیاً در آن مجلس حضرت شمره روحی فداه هم تشریف داشتند و از فرمایشات ایشان بواسطه صبر
سن همه متعجب بودند و در آنرا از علما هم ایمان آوردند (از قول ملا زین العابدین نقل شد) و در مواقی دیگر
در ارکا اجتماع نشد (نقل از صفحه ۳۹ تلخیص تاریخ نبیاء) میفرمودند که اگر زمامداران امور اینند
الهی را قبول کنند و با مردم دید اقبال نمایند منافعی بی شماری برای مملکت و ملت خواهد داشت از شنیدن
اینگونه بیانات مردم معتقد میشوند که را این شخص جلیل با این مرکز است و مقام روحانی و کمالی که دارد
با موری توجه فرموده و بنشر مطالبی پرداخته است که از اولایق علماء دین و پیشوایان روحانیه است و وقتی بیانات
مبارک را می شنیدند و در لائل و سراجین محکم و متقن را استماع میکردند خود را معجزه قبول و اقرار میدیدند و امر
جدید نیز در آن آنها پس از استماع بیانات بسیار در نهایت درجه اذیت جلوه میکرد از وسعت اطلاعات و
کثرت علم و انبوه جاهت و متانتها فکار و شدت انقضای توجه کامل آن بزرگوار و مسائل روحانییه همه در شکفت
بودند و مشاهده این امر را ترجیحی در روح و اندام داشتند و کبر و اجرات معارضه با آنحضرت نبود کسی
که بمعارضه قیام کرد هموی آنحضرت بود که هرگز نام داشت بیوسته را معجزه (هم) سپرد و با گوشه و نایه بیانات
مبارک را بخیر از خود شروع میکرد نفوسیکه در حد و در مبارک مشرف بودند چون جد (و) اجتهاد و امید میدند
میدخواستند بمانند تشا اقام کنند و در از این رفتار زیست باز دارند ولی حضرت بهاء الله میگذاشتند و
تیز بودند کاری باوند داشته باشند از این بخت و واگذاردند عزیز چون خود را در مقابل آنحضرت حقیر و ناچیز
دیدند ملا محمد رفیق را از او اهدات خواستند و گفتند ایشانین بیست و هجرت اندک کن چه خطری متوجهد بین
اسلام شد مبین کاری که کشیدند که وانی بالباس در زبان بنور آمد محله بحسن حصین ایمان مینماید و

و دین اسلام را منهدم میسازد برخیزد بین اسلام را نصرت کن جلوت. اورا بگیر و هجو مشر را مانعت نما هر کس
نزد او حاضر میشود بدام سحرش گرفتار میآورد و منجذب گفتار فصیح او گردید و نمیدانم چکار میکند که همه
را بخوبی متوجه میسازد از دوحال بیرون نیست یا سحر و شجیده باز است یا دوائی پدایشی مخلوط میکند که
ببین کسی انرا بیاشامد فریفته او میدرد و ما محمد یا همه نافعیمی و نادانان شود بیدان گفته ها و عزیز می
برد و از روی مزاج یا وقت ایاتو هم ازان چائی خورد و گرفتار او استماع نمودند عزیز گشت بلی و لکن کثرت
اراد تو صحبت شدیدی که بشما دامن نگذاشت سحران جوانان دامن تاثیر کند ملاحظه مجتهد یقین داشت
که هرگز نمیتواند مردم را به مخالفت حضرت بهاء اللهواد ار کند و چنان شکر جلیل را که بدین خود و بیم بنشر
تعالیم جدید هاقدا م نه بود از اینکار مانع نماید بنا بر این در و ابی سخنانیکه عزیز با و گفت چند سطر هر یکی
نوشت مضمون آنکه ای عزیز از این کسر کسر نمیتواند بتوغیری برساند این عبارت را بقدری غلط
نوشته بود که مقدودی ازان مفهوم نمیشد بدین اعیان تا کرا نوشتند که کاتب و مکتوب خود و را
مورد استهزاء و عیب جوئی قرار دادند باری ترک فرمود و در حضرت بهاء الله مشرفه میشد و اعلان امر جدید را
استماع نمینمود باندازه متاثر و منجذب میشد که به اختیار به تبلیغ ابرقیام میکرد شاگردان ملاحظه چند
مرتبه خواستند او را داد ار کنند که به و در حضرت بهاء الله مشرفه شود و به حقیقت این دعوت جدید آشنا گرد
مقتد و منتظر احوال بهاء الله را ببرد میفهماند ولی مجتهد باین کارش در نمیداد و از جواب حافره میزد هر چه
امیر ارشاد کرد اندر زمان تریبش مجتهد برانکاره افزود شاگردان در مقابل مجتهد سخت ایستادند و
مماندیرا و راتبول نکرد هوا و گفتند مرتبه و مقام شما بیجا میبگند که دین اسلام را محافظانند این اولین فریضه
شماست شما باید همیشه مشرفه باشید از گوشه و کنار و اوازه دهد را ارا دین بلند شد مورد دست قرار
دادید و مقصود اصلی هر مدعی را بفهمید میان انوری بدین اسلام برسند بالاخره ملاحظه تصمیم گرفت
که و نفر از شاگردان مشرفه و میرز خود را بجهت و در میان نفرستد برای اینکار و دعبا سرو میرزا ابوالقاسم را که در و
داماد میرزا محمد تقی مجتهد سابق نور بود انداخته اب کرد بانها گفت میروید حضرت بهاء الله را ملاقات
میشد از حقیقت منظور او را دعوت ایشان یا خبر میسرید هر چه ما تشغیر بدید از حقیقت و بطلان

من بدون گفتگو قبلاً خواهم کرد تشخیص شما تشخیص من است آنکه و غیرتائس روان شدند پس از وصول -
 نغیدند که حضرت پیا^۱ الله پیشانی تشریف برد مانند آنها هم رفتند و وقت به در مبارک رسیدند ایشان
 سوره فاتحه قرآن به یاد را تفسیر میفرمودند نشسته بیانات مبارک را گوش دادند دیدند اخبار زرات قبیح
 و گفتار مبین و دلایل محکم و بر این متن روانی میشود ببینید وجه انکار کرد ملاعباسیه (۱) مبارک را زجا برخواست و
 رفتند که رجا با آنجا کمان شد و توجیه دیت ایستاد بالروزه و کنه صبر را ابوالقاسم رفیق گفتی بینی که من چه
 - الی - استم در سترال را نهاد انترتود هیدم از چه نریبارت بی رسم از زمان محدود شود تو شود میدانی اگر میتوانی
 سترال بکنم پان تا واسپه ستر انترت بر رویه محمد حجاز مرا خبرید هویا و کجا مر گفتن از این بزرگوار
 دست برنمید آمد و در یازده توت با هم آمد میرزا ابوالقاسم گفت من هم مثل تو استم مرا با به شهید کاری نیست
 پانند آه خود عهد مردم که تا - و مرازه زمستان این بزرگوار شد رد ششم یگان معمولی من حضرت پیا^۱
 استدان ایوان ایند و نترنمایند ه^۲ محمد یا سر مستحیب د ر قلمرو نور مشهور شد مردم از نور سف و
 رتبه استدان سها از رگوشه و کتا ریحان توتف حضرت پیا^۱ الله توجه میدردند ه^۳ زیاد پیام مبارک مو^۴ من
 شدند یکی از اراد شد ان حضرت که در زمره بزرگان قدس بود روزی بعد نور مبارک عرض کرد مردم نور نسبت
 بشما اراد تبید انرد مانند آثار بهجت و سرور از ناسیه عجیب اشارت است اگر محمد هم در حرکت اراد تمند^۵
 کراید و با مر جید اعتبار کند برای پیشرفت امر مبارک توجه و انبیا او اثر نامل خواهد داشت حضرت پیا^۱ الله
 فرمودند که ود من از ما انترتینور اهالی اسر الهی و تبلیغ نمود و در ایت آنها استند آورد بگری ندهاشته
 وند ام بنا بر این اگر ششم نه شد و الالب حقیقت است و در راه فرستگم منزل دارد و نمیتواند بماند
 من بیاید من یا نه ایت سرور و نشاد اید و ن هیچگونه تا پیرو سبیل انکار فرورایه انات او میرم و اسر الهی و رابا و
 ابان فیضایم محمد رسد انات ایاد منزل دارد تا انجا نند ان مسافت نیست من خود بدیدن او میرم
 و انقاله را با و ای فیضایم حضرت پیا^۱ الله انان اسطی بسجادات ایاد تشریف بردند ه^۶ محمد با
 کمال خوش روش از ایشان بدی را کرده است پیا^۱ الله فرمودند من برای انات رسم نیامد مام من بودم
 دید و باز دید نیست فقط برای این اندم که ظه و را مر جید دید را بسما پانارت د ام این امر از طرف شد است -
 موعود اسلام ظاهر شد هاست در که پیروی این امر مبارک کند تولد جید خواهد یافت حالاً یفرمائید به بیستم

د باره قبول این امر مبارک همانندی دارند. مجد عرض کرد من این وقت با مری اقدام نمیکم و تمیزی
 تمیزیم مگر بعد از استراحت از قرآن مجید قرآن را باز میکنم و او صفحه هزایه میخواند مضمون زیاد را در میگیرم
 و ما بقرآن عمل میکنیم حضرت بهاء الله صلی الله علیه و آله فرمودند که جمیع نورانی قرآن را با دست و پا زکرد و نور قرآن را
 بیست و یک بار در این که بگویند آن آیات بود و همون آن میبود گفت استخار مرا انداد بنا بر این در رحمت و مذاکره
 وارد نمیشیم بجز از حدیثین یا برگردند و گفتند که جمیع را دست میگیرید و بجز این بحقیقت ما البیوه بودند و
 نمیدانند این رفتار چه جهت ناشی از ترویج بود یا این بهانه است باشد که خود را از آن دور نگاه دارند حضرت
 بهاء الله صلی الله علیه و آله از این حیرت و خجلت ایشان پرسیدند و ایشان میبایست که بتأزیر خود احوال خود را مراجعست فرمودند
 که فرح حضرت بهاء الله صلی الله علیه و آله نور بتایر ها ایضا در سر داشتند و مردم را در بیان نور عرفان روشن شد
 از احسان با استزاد در رتبه رأیت درین چندیدند و این موجب بود که باها را تداوت بیان جدا
 قسح و شاکت و وقار بر این صحنه منطقی و محبتش بدی بود که حضرت بهاء الله صلی الله علیه و آله مونسید بودند
 تا تشریفات و رفتار و گفتار آن حضرت به شدید بد که کوشش و شجری و حرا قلم نور از او آید و روحانی به شرف
 بهاء الله صلی الله علیه و آله حیات یافتند و جمیع اشیا از قیام حضرت حلی قوت و کسب حیات تازه نمود و آواز را ت موجودات
 این ندانگوش جان میرسد (ای اهل عالم به جمال الهی تا آری بشید که بی پرد و حجاب ظاهر و آشکار رود رتبه
 عظمت و دیدید آرگسته) پس از مراجعت حضرت بهاء الله صلی الله علیه و آله نور یافتند از امر مشغول و متحکم اسامی
 الهی موفق بود مانند عدلی از نام او در راه بر تار امشقات بسیار تحمل کردند و بعضی با نهایت سرور
 جام شهادت کبره نوشیدند و الهی را در رتبه نگاه نور بخور و بر تار جمع یاد از علما و رجال و معارف
 و مستغان و ارادت ایشان به ما مبارک بود و شهرت زیادی هم داشته اند و پس از مراجعت از سعادت
 آباد بد آرگسته سفر قلم نهادند و در راه اول محرم ۱۲۱۵ آیتفاق عدلی بسمت قلعه شیخ طبرسی حرکت
 فرمودند و آن موقع زمانی بود که شاع قلعه سخت و راهها نیکبخت قلعه ایرونی میرفته تحت کشول ماور
 دولت و مانند این امر بود است و کسانی که قصد رفتن بقلعه را داشتند دستگیر نمودند در این موقعی
 حضرت بهاء الله صلی الله علیه و آله ازین الحاح بدین را متوسط جنگر بسمت قلعه حرکت فرمودند و نور بهایان را
 بحکومت مل الحاح دادند لذا اجمال مبارک در بین راه گرفتار ما مور حکومتی اما گردیدند چنانچه حضرت
 عبد البهاد ریح الحیا بند رجز میفرمایند (ای بیاران الهی ایا میگذرید جمال مبارک رو بقلعه طبرسی تشریف

میردند تا بقره میالا که توب القم بود رسیدند میوزانته. - آنم آمد کبراد رزاد همه با سقلیخان بود چون خبر
 جمال مبارک را شنید یقین کرد که رویتگهست بجه میبرند و قلعه سارا و میردند از اجیم فقیری از لشکر و غیر میردند
 نهد شب اطاعتیکه جمال مبارک در آن بود ندیدند و نمود و از رشلیه کردند رجماال مبارک را با یازده
 سوار نام از ردند پس از دستگیری و رفتن به همراه آن به تکیه و مسجد تیا کیمیا واقعه در آنجا بردند و آن
 اهل آنجا آوردند و مقید شدند جمال مبارک و همراهانرا (تعمیرت بودند از ما با تیر تیریز (حروف حور) حاجی
 میرزا جانی کاشی ملازمین الهابدین میرزا یحیی) داشتند پس رجماال مبارک را با دستبند بقدر زدند
 که از نایب مبارک شون آرزو کردند ملازمین الهابدین همو مبارک بود و در راه با حاجی شرت پناه الله
 انداخت بقدر خوب خورد نه از آن رفتن به بیرون کردید (این واقعه را وایل سال ۱۲۱۵ قمری واقع
 کردند ما ست) و حاجی شرت پناه را با هیاسقلیخان سردار را رجحانی بود و صاحبزاده والدین شلموود ستور
 مهد یقینی میرزا - آنم از ردن برای مدتی در هجرت در قلعه - ابروس و قلعه میراد رزاد و شهرت میرزانتی که مسافر
 یانایب الحدووه بود هجرت کنند که آمد نبود واقعه دستگیری جمال مبارک از روانه تکیه هیاسقلیخان
 رسید قهری ما موری با مل فرستاد به میرزانتی خان در سارود آن که بیاد اطوری شود که میردند از - میرزا - سیت نامی
 نوری نام بود نورولا رجحان و وقت آنکه - ایامند از - میرزا - سیند علم نوری داشته شود نور پناه شوم شده -
 یانایب هیاسقلیخان - میرزا - رجحان - قشون کشید مجدال و نزار هر با - و اند نمود بهر وسیله ممکن است -
 ایشان را از این مرکز است آمدید میرزانتی - آن زمان تکیه - قار - شد بود رفتار رجماال مبارک را از آن
 مرکز است آمد و در روز دوازدهم از آن کشتی بهاد هاله پانزد هفتم از مسجد تیا کیمیا بیشتر فایده داشت
 نهد آرزو و سپهر کلیه آنها را ایند بر آورد اند و زمان رفتن به آنجا را نمود و باز مبارک نام از برق نور -

بطور آن مراجعت نمودند *

از تاریخ لیطاد در صفحه ۱۲ این تاریخ قبیل بقاء - حیدر - اند ارد اول شین میرزا الله تانچه قبیل نوشتم و فکر
 تفتین نمود مگر بنده از منسوب شدن ثانیا هیچکریا ما ار الیه ستاز هم نبرد ثالثا - ند نفوی فقطاد و روز در
 در آنجا بود تد و در راهی در یکراجه تمامی ند ند نمید آنم این نفوی در رجهموتیون رک اندست بهاء الله رسیدند
 که این بیانات حاویانه را استام نمودند از این معانی نام فاشن داد و مؤمن شدند چرا که موثقیکه -
 بتاحه طبری میفرستند ند نفراز منسوبون - همراه بود ند - خوب فرمود ما این استمانند گفتن نبیذ کیمستی
 است که حق گویمستی مهدی در خون آمده اوهاشکان بشری نام در صفحه ۱۹ میفرستند *

منزل مستوفی توقف نمودند یکشب مستوفی به پسر خود امر گفت این اقایان از ترار که شنیدم خط خویم دارند
 قلم و کاغذ بپوشوید کن بتوسر مشق بدید ۵۰ عدد پسر مستوفی بد مستورید قلم و کاغذ برد خدمت بها اللّه چون
 بزرگتر بودند اینان فرمودند خط من خوب نیست بدید یا نوی (یعنی حضرت شمره) پسر مستوفی اطاعت
 کرد و قلم و کاغذ را میبهرند خدمت اینان حضرت هم این دو بیت شعر را مرقوم فرمودند (شعب فرآه مرار و زویر)
 پیدا نیست عجب بشیر کهد را این سب امید فرد انیست غم ما مت د شمن ز خرغم پتواست مرا ما مت
 هجران د دست تم با نیست) این بند صحیفه را او از سلطنت احمد شاه که تاریخ آن دست بخاطر
 نیست برآید دید ارمه نمودم شمسیه خانم با امر رفته بودم گزاره فوق را سید ابوالقاسم نام کهد کتر هم
 بود برآید بنده سنج داد بگفته بودند در انوقت چهارده ساله بود ما ما محبوسین را هم نچید انسته
 گفت ۵۰ بیفقد رهید انم د بهراد بودند وان شخر محم هم عموی انما بود *

صفحه ۵۶ جریان نجات ما مبارک روز د رهون تاریخ امر مستور است و صدها با از ان مستحق خیرند -
 احتیاج بد کرمجد نیست و از ان به ما عجب حضرت بها اللّه مستور و نوی نامه رتیا دوران و دستگیر
 حضرت د منزل میرزا بد ابر و اتمه د روزگند (قره سفارت روس) و حبس چهار ماهه ایسان د رسپاه
 جلاله و او رساله ۱۲۶۸ و اوایل سال ۱۲۶۶ قمری و تصرف اعدا مبارک و نوی از ایران میباشد که تم
 وید احبار الهی از ان مستحق تر هستند و ما نیز عین انچه در تاریخ نیل صفحه ۱۵۶ تلخیص د روح است
 دید مینویسیم تا سرالدین شاه چپ د ارام و مستطکات حضرت بها اللّه را د رمازند ران تصرف کرد
 وده ۵۰ از موافقین در رتیه بود یار د ارا سرار گشتند از جمله د رتیرمازند ران د و از اصحاب با وفا
 یکی محمد تقی خان و دیگر عبد الواب د راین ضمن بی شهادت رسیدند نام بد و او ان واقعات
 مفید انه د عثمان نسبت به حضرت بها اللّه پس از انکه از تبرخه مر شدند سبب شد کفتاب شاه را
 تحریک نماید بد و او ان از نادانی میرزا بدین استفاده کرد و بان نادان بامید رسیدن بعضی بوقام
 باید خواجان به مراند و اختیار ووه شتاک بیم مد سترا و از حضرت بها اللّه بامید ادند تا سرالدین
 شاه از وزیر کبیر بشد به موافق د کرد که راتا این حد د رحسول امتیعت سلکت تکامل میشد و ریشه فساد
 راقطاع نم نماید مد راه نام از این توییح متاثر شد تا عجم گرفت که انچه شاه با و مر نماید مد ری د ارد شاه

مجری دارد شاهنورد نورالشکری جران باقیم نوزلهزام سازد کها ساس ناضی را براند از دنیا. او بریاست
 علیخان ناسون سرایان شاهسون را بقره تا گرفتارستان ریاست را بهمسرعه. میرزا ابوطالب باگذ ارگرد
 (منارالیه براد رزاد ه* در بود) که با براد رحضرت بهاء الله یعنی میرزاه مد حسن تمسک داشت
 (میرزاه مد حسن شوهر رزاد ه* را ابوطالب بود) و با و تمسک کرد که با امانت تا بریامحبت رفتار کند و با
 او رفتند و میرزاه مد حسن شوهر شوهر شد. را گرفتار و از دست نماند برای احتیاط مد راهظم
 خان را به فرمانه مراتب امانت میرزا ابوطالب نمود که از اول مسکن است نماند میرزا ابوطالب
 و چون بتاگر رسید برخلاف نماند وزیر فرمان غارت عمومی داد ممانعت حسینعلیه آن و میرزا حسن شوهر
 خواهر ابوطالب سفید نیفتاد میرزا ابوطالب میکت شب امر امر کرد مجید مرد انرا مقبول و زن انرا اسیر و با
 رباخان یکسان کم فقط زبانه بخت میرزا حسن بنام میرزا محفوظند خلاص مردم تا کوه مرده
 نماند گذشتند و باز بود شد از ختنه میرزا ابوطالب امر تاراج داد مسکن حضرت بهاء الله اخراب
 کرد و سقا بیت را فرو ریخت و خرج از تقایم و اثاث موجود بود پیشطایر و اندر انرا نمیتوانست بهر دست
 وضایع ساختن میرزا ان یه از خانه ام مردم برد اختویس از تاراج همراهان زد و با خان یکسان نمود
 و چون کسور ان یافت تقاسیر سازد بخت و در راه از راه برد اختویس از تاراج و میرزا انرا که کتاب قرار
 نماند شد دستگیر ساخت و پنداری را با کولمبقت رساند در بین جستجویشکار کرد از راه رسیدند در آن
 طرف کوه از بره اسلحه دیدند و نفرخته یافتند کولمبقت انجا انداختند اولی که صد الوهاب بود
 فوراجان سپرد و وی که محمد تقیخان بود مجرب شد میرزا ابوطالب امر در تاجراحت او را مریم نهند و
 او را با جبران ببرد و رفتاری چونان سوارد امرو را سبب اقتضای خود سازد و با این مد بود نرسید زیرا بعد
 از دوزخه مد تمرفات یافت بقیاسرا که محمد دوی بود در سیاه از راه جران برد میرزا جیر مستند
 ممانع با با کها از نغمه مقد سه بود با سایرین در سیاه از راه بود کرد رساله بعد ابوطالب رفتار با مسون
 شد او را به میرزا بردند در دهستان و باران از او در شدند فقط میرزا حسن از او نماند می نمود با اینکه در
 غارت نور از میرزا ابوطالب سفید و غنای او تمیز بسیار دیدند از میان او را مریم نهند روزی مد واعلم
 بدیدن او را در تنها و بر پرستارند فقط میرزا حسن بهالیندر بود تا با آغاز حسرت و انسو بر روزها

خود را بگوربرد دامنه فتنه ایران و ماژند را ن بسمرتا سرایران کشید بعد از مسیبت بسیار و رزدار با دولت ثابت شد که حضرت پناه اللعراء را فتنه شاه سپید و وجه دولت نبود.

در صفحه ۵۶ از تاریخ نبی، شرح میداد و در صفحه ۲۴ نوشته شد: «فنا سرالدین شاه می مستملکات

پناه الله را ببرد نمود اول شاه مستملکات تصور نمود و مینویسد زمانیکه پناه الله از حیدر خان شد بد خوا

با میرزا میو، در آمدند به سبب لشکر کشی بنور افرا هم زدند - زمانیکه بنور لشکر کشی شد پناه الله در

سفارت روستا بودند و حضرت شوره هم در آن زمان شاهان ریزه داد بودند صدف پناه الله را هم خراب نازند

زیرا آنجا منزل شاه روستا بود و سرکرد نان لشکر جرارد زمان آنستند داشتند و حضرت پناه الله رنور

اشاسیه ندانت کفارت کنند ایشان پناه الله در تهران بدتند در وقت در تاجیکان پناه الله میرفتند

میدان برادر رخداد میرزا مدح سن بودند شهادت مد تقیخان وید الوهاب هم اشتباه استغلا

بعد نوشته خواند شد بر ستاره میرزا مدح سن از ایوب اله ان هم اشتباه صح استنیرا که میرزا محمد

حسن بعد از فارت تار پناه الله و همراهِ هرات آورد حتی با عدال خود در هم مسیبت سابق راند داشت

در صفحه ۶۱ از نوشته عبد الجبار شن میداد در این ادبای حاسب میرزا بد قبله الله زقریه جمال مبارک

راد ماژند را ن ۱۲ - زار سپاه المومنین نمود چنان تاریخ کردند کفارتی از اجتماع احوال حتی قطع برای

۵۱) قره تکند اشتند که برانیزاتش زدند و وقت را سوزانیدند و غوغا بیکاه را شهید کردند و میوه های را

اسیر زن بر نمودند و با ایران آوردند و بزند ان انداختند حضرت روح الا روح ما عبد الفتاح را ^{میتند}

رایزیدند و باز تیر و پاره های زیاد به رسته تا طهران کشیدند با و و داینگه میرزا نادران بولغان رحم نکردند

ولی این مرد مجرد در دست سلاسل و اغفال پیاده میرفت و خون از رخ برید همین خستبار و داین تا نفس

اخیران اسیر بصورتی چه پهنایات میکرد و شکر و ایات مینمود که در مسیر جانان مورد تاریخ و تالان

گشت و اسیر کند و زنجیر شد و با اسن بخون رنگین قتل طریق مینمود و رسول طهران زدند ان جان

بجانان داد و قربان یا ز همریان گشت و سرور و خند ان فدای ان مهتابان کردید سنعم باقال الشاء

ماند انخند میرا و تها اید حد و جان پاک احمد با احد باری پاران باید شکر حضرت و من بنایند

که از بیابان بر و من سبب بردند و بر و تحلیله هجیب کردند البتاین شام العالی را میوه نورانی در بر

و این ابرکتی را انقی لدایفه از عقب این سم نفیج را شهدی فائق و این زخم شمشیر را مرهمی

نافع در بیان بحوث و نهایت حضرت رحمن و علیکم البها^{۱۰} الاهی یاع^{۱۱} و نیز فرمایند چند نفر بود^{ند}

در تاتار که جمال مبارک تبلیغ نمود نمودند از جمله عبد الفتاح پیر مرد هشتاد ساله ایت هدی

بود ملا علی بابا پیر^{۱۲} هشتاد سال داشت ملازمین العابدین شد و آنوقت حکومت درازده هزار

لذکر فرستاد بود که تاتار را بران کنند این محمد تقی خان و بابا خان و عبد الوهاب بیارفته بودند

بالا کوه نزد یکه تاتار را آمدند محمد تقی خان گفت رفقا شما میدانید که لشکر میاید و معلوم است

چه خواهد کرد شما اینها با شید من میرم این احوال حقیقی را میزنند شهید میکنند ما جان در میرم

نمی شود^{۱۳} ما اینها الحاح کردند نشد گفت من میرم سرانها بیاید سر من هم بیاید عبد الوهاب

بیان گفت منم میایم با و گفتواهل و عیال در آری بمنزله ها از اهل تانزیمت بار وون لشکر ارد و زدند

در سه نفر از کوه میائین آمدند این درازده هزار لشکر بائین کوه بودند سیاهی حضرت را دیدند و

متحیر بودند آنها اینها کم استند چون نزد آمدند شناختند بهائی اند (آن زمان نام بهائیت در

بین نبود) یکد صفحه سنایا فردند محمد تقی خان و عبد الوهاب کشته شدند و بابا خان خود را

برود خانه انداخته و شنا کرد پائین رود خانه و راز را خبر بیرون آمد

در صفحه ۶۷

از قول نبیل چنین می نویسد بد خوا^{۱۴} آن از ناد انجری یحیی استفاد نمود (ذ^{۱۵} بی^{۱۶} شری^{۱۷}) میر

وان ناد ان با مید رسیدن بمقام و من سبب باد^{۱۸} او ان همراه شد (اقام ملا خسرو تا^{۱۹} ند بر افتاب

گرداند و ن) ویر از آنکه بهاء الله از حبر خان شد نما^{۲۰} م کردند و سبب شدند ان لشکر جواری

را بنور فرستاد^{۲۱} و ان قره را بران کردند (اقام ملا خسرو و باران فرما^{۲۲} من با شدند که حق با افعال

نخوا^{۲۳} شد و قایم سابق و آنرا را بخانداریا وید عاقبت نور حسین عالم را روشن کرد (البتبراء^{۲۴})

انها یک قلبشان روشن بود) اما محققان انید تیرا^{۲۵} یک کازد است شما و مراد تان بقلب مبارک حق

بیاری این لشکر همه در اتالان و تاران کردند و احباب را از آنها زیاد کردند ۳۵ نفر را اسیر نمودند
زنجیر کرد نشان انداخته بطهران بردند اهل و عیال محمد تقیخان بیسروسا مان شدند و رفتند

پیشر بد نشان

(بقیه یا برقی صفحه قبل)

زمان از پیشتر قلم دارد شد صد مراتب عمیق تر و حرا حاشی را افزون تر از حرا حات جسم شریف حسین است

که از لشکر جبار گرفته و شام بریدن شریف آن سر و کار شد سوامان را بر تا گروهی بر جناب میرزا حسینعلی

بنا بگفته یا نوز سر آمد و فضل الله اورنگی بدین قرار است اغلب تابستانها حضرت ثمره و جناب میرزا

حسینعلی بلفاق میآمدند تا رویانفاق مراجعت مینمودند انسال جناب میرزا حسینعلی منفرد

اماد حرکت شدند روز حرکت اهل محل با اتفاق حضرت ثمره و میرزا محمد حسن برای مشایعت ایشان

تا واسط زرامتگاه رفتند زمان داد احافظ که برادرها روی هم را میپوشیدند حضرت ثمره فرمودند

اقدام اثر محمد و اشوان میکنم که شما از این مسافرت منصرف شوید جناب میرزا با تبسم فرمودند

دیگر گشته و سوار بر اسب شدند با یک نفر گماشته که انهم سوار بود بطرف تهران حرکت کردند و از

فرمایند مجدد حضرت ثمره معلوم بود که قبلا هم ایشانرا از این مسافرت منع فرموده بودند و از این

مسافرت حضرت بهاء الله رضایت نداشتند پس از رفتن مشارالیه خیل ناراحت بودند و همین

میرزا محمد حسن بهت سوار میگرددند برای مفارقت میرزا ناراحتند و همیشه با اتفاق تشریف میاورند

و با اتفاق مراجعت میگردند اما حیسر جناب میرزا بعد از سو قصد شاه ضارب را دستگیر کردند و از

تمام مؤمنین را بصورت داد انهم را دستگیر کرد و به بدترین وجه شهادت کردند چنانکه در تواریخ

مشهور است و جناب میرزا که در انوقت در تبران بودند مجدداً به سفارت روس رفتند و شدند و چون

میرزا مجید امین شوهر خواهر مشارالیه تساهل منسوب سفارت روس بود خیله با ایشان مهربانتر و

مساعدت کرد و برایتی ضارب گفته بود اسلحه را میرزا حسینعلی بمن داد و این صورت مسئولیت

پنجشنبه بیشتر از سایرین بود مخلصانه بعد از شهادت مؤمنین جناب میرزا از سفارت روس خواسته

گفتند: «ون مقصد دولت است بایست ایشانرا بمانند دهید قنسوا، روس بنای خواهد شد و اهرار میرزا مجید از دولت التزام گرفت که اینها را مانند سایرین بقتل نرسانند و بعد تحویل دولت داد بمحبوب افتادند.» شرح تشریف بردن حضرت از تاگروف تنه شیخ عزیزاله چنین است.

بعد از ارتحال میرزا بزرگ، اموالش بین فرزندانش تقسیم شد چون حضرت شمره در آن موقع طفل بودند اشیاء نفیس سهم ایشانرا میرزا محمد حسن که برادر بزرگتر بود با ازه میرزا محمد تقی و علامه مژوری

که و جوی میرزا بزرگ بود بامانت دست شیخ عزیزالله عموسپردند این اشیاء از قبیل یک رشته تمسبیج مروارید ۲۴ تکه، الماس سرد ست از خالق زنانه بودند یزد یگر از قبیل اشیاء ترمه و یزهای دیگر

و در روز از مسافرت جناب میرزا حسینعلی گذشته بود و خبری از تهران نداشتند حضرت شمره هانم حرکت شدند لذا اب میرزا حسن فرمودند امانات بنده کفرمودید نزد هموشیخ عزیزالله است اگر

صلاح میدانید و مانعی نیست از مشارالیه گرفته بدهند میدید میرزا محمد حسن بعمو گفتند اگر مجال دارید بمنزل شما آمده اشیاء امانت حضرت را بایشان بدهید عموی بی شرم در حضور

جمعی از رعایا با وقاحت گفت پدر فلان شماچی داشت که دست من بامانت بسپارید میرزا محمد حسن این امانت را بدهد و بزرگوارش در حضور جمعی از رعایا، محل نتوانست تحمل کند

باعمالیکه دست داشت عموی بی شرم را محروم ساخته سرش شست و خون جاری شد حضور میانجی شده شیخ خبیث را از کتک خوردن زیاد نجات داد و بمنزل بردند (حضرت شمره از آن

پسینه آمدند خیل ناراحت شدند و از درخواست خود برای اشیاء موروثی همیشیمان شدند) یاری شیخ نیمه همان شبیه و امرا سب میرزا محمد حسن را زدیده برای شکایت با سرشکست به تهران عزیمت کرد و امانت را هم بلمید و در تهران در بازار اشفته دید زیرا مقارن بود با کشتار

مؤمنین فرستادند تا نامه گذار بپادشاه نوشت بعد از دعا

وثنای شاه و اظهار بندگی چنین شرح داد . اسامی طایفه خاندان بایبند که قششان را می
استقلال ملک و ملت واجب است بقرار ذیل است ۱- میرزا یحیی ازل - ۲- میرزا محمد
علی بسا - ۳- میرزا محمد حسن ظهیرالملک - ۴- میرزا قلام علی پسر میرزا محمد حسن
ابراهم ابن مالک - ۵- ملا زین العابدین عموی ازل مظہر امام زین العابدین - ۶-
محمد تقی خان مظہر امیرالمؤمنین - ۷- ملا علی بابا، بزرگ مظہر صاحبان - ۸-
ملا علی بابای کوچک مظہر ابازر - ۹- ملا فتح مظہر پیغمبر - ۱۰- محمد تقی
بیگ مظہر مختار - ۱۱- ملا اسماعیل مظہر علی اکبر - ۱۲- میرزا رفیع مظہر
عباسعلی - ۱۳- حسن مظہر جبرئیل - ۱۴- ملا صالح مزیدی مظہر ابولولو - ۱۵-
علی پسر میرزا ذروردی - ۱۶- محمد رضا - ۱۷- ذوالفطنی - ۱۸- عبدالک
- ۱۹- علی بابا، حمامی - ۲۰- رمضان - ۲۱- ابراهیم شیرازی - ۲۲- آقا محمد -
۲۳- علی عبدالملکی - ۲۴- میرزا محمد صادق - ۲۵- باباخان - ۲۶- محمد علی -
۲۷- عبدالوہاب بیگ اهل نیول - ۲۸- استاد محمد قلی - ۲۹- طہماسق قلی بیگ
چلیچ - ۳۰- محمد علی بیگ در خاتمه ایناصور دین ناصر تواریک را آورد . در این
موقع حضرت ثمره تا کر بودند و از و تاج تهران بیخبر . لذا بعزم تهران حرکت فرمودند
ناچار را منفرداً در ولاشه که نیم فرسنگی تا کر است در منزل دختره رسیدند . آن
صرف نمودند . شب در قریه چل منزل طہماسق قلی بیگ که خود شوهر عیال و مؤمن بودند
توقف فرمودند . بجز بعد که عازم حرکت بطرف تهران کردند . عیال طہماسق قلی بیگ
مانع شد و هرگز کرد روز قبل چاربادار من از تهران آمد . میگوید برای شاه تیرانداختند
و شهرت داشته طہماسق را میرزا حسینعلی به ضارب داده در هر صورت عدد زیادی از
مؤمنین را در خانه هایشان ریخته دستگیر کردند جناب میرزا هم در سفارت روس پناهنده
شدند . با این اخبار تشریف بردن شما به تهران صلاح نیست . آن خانم بمحضرت
نسبت داشته حضرت ثمره با این خبر تأسف آور اسباب در همان قریه گذاشته پناهنده
به تا کر مراجعت فرمودند از مراجعت حضرت میرزا در حد حسن و اهل تا کر توجیه نماید
متوکل شدند . میرزا محمد حسن

بعد از استماع اخبار فوق، خوراک کفورا برای کعبه خیر صحیح و شکران فرستادند و تاکید کردن تدبیر و منزل خانم بزرگه از ایمان تحقیق کردن در مورد مراجعت کند قاصد بعد از مراجعت اخبار فوق را تا ناید کرد و خانم بزرگه بحسبت میرزا محمد حسن پنهان فرستادند کفورا را با حضرت و سایر نقطه شی که میدانید این است بفرستید و تا کنون مانند کعبه بین ایام دولت برای پیران کردن انقریه عهد مزیدی میفرستد حضرت شریک اسرار میرزا محمد حسن یا تقاضای مزین العابدین هر که سمیع بودن و دست و مو منین بحضرت بود و در غرض رعایای تا در بنام سید علی رحمان و محمد مهدی پیدان از راه جنگر - حرکت فرمودند آن در غرض از لب در راه حرکت فرمود میان تقاضای مزین العابدین از طریق در راه بر شیب و از آنجا سمت تهران حرکت نمود تا ایام زان محمد حسن تشریف آوردند حضور برای کونگی او نواح شهر فرستادند محمد حسن حضرت هنرمند و در حضرت پنهان دادند وارد شهر نشینید کعبه برای بود مبارک خطره ارد بعد از این پنهان از امام زاد محمد حسن مراجعت فرمود تا محمد ان و کرمان شام با مزین العابدین حضرت بودند از کرمان شام حضور با ایام مزین العابدین روانه نمودند و در راه حرکت فرمودند (حرکت حضرت از تا کنون با انوار برآمد رفاضل الله ابرو نگار نقل میکردند و در همین یا نوبت فخر ما از قول حضرت عزیزه که میرزا محمد حسن یا ایشان گفته بودند) بعد از حرکت از تا کنون شام را از قول مزین العابدین نقل

میزادند *
 اقامه مطلق خسروی از تاریخ نیل مینویسد تمام بد و امان واقعات فساد اند شمان بحضرت بها اللهب از آنکه از حدیث خلاص شدند سبب شد کعبه بنا را از حدیث نماید و این جریان سبب فرستادن عهد برای خرابی تا کردند (اقامه مطلق خسروی و حکومت حافظه است شاید هم تاریخ این وقایع را ندید مباشد فوق فرستادن ارد و بتا از مراد شام و محبس بودند و حضرت شمره هم یاد زمین

را میبودند یاد ریشداد شس استخوانها بها الله هم بعد از نوشته میشود)
 شاه او نیز بر کعبه موخذ میکرد که راریشه فساد و اقیاج یعنی نماید و فرمود خوراک شکر جبران ما قلم نور بفرستد که اسامی نا امن را براند از د و بدر . تا از بریاست علیخان شاهسون میرزا ان شاهسون را

(بقیه)

بقریه تا کافر فرستاد و ریاست را با برادران بخان داد و بیاد یخت کرد که با او تا ریاجت رفتار کنید
 و برای احتیاط بدین غایب خان را محرمانه مراتب احوال میرزا ابوالفتحان نمود که او را از تهر و غیر
 تعاول میان مستفاید ابوطالبان بخان بخورد یا بخورد از میرزا زلف لیل چند پیروزان یگانگانه ریاست مشار
 باعد هم از راه یا بخورد و محضر و مراد مراد شد و از اهل خوار و رند هم که با او استعجم هم از کجور
 و کلان دست آمد مابین عده بستن تا حرکت کردند بخورد تا بر خلاف نمایان وزیر ابوطالبان
 که نماز سر برداشته ۲ مرتبه با صدای بلند گفت: یثما یث ما صامت حسینعلی بن علی بن مفید نیفتاد
 میگفت شاه بمن امر کرد همهم مردان اینقریه را تسبیح و زنان را اسیر و آباد پیرا با خان یکسان کنم
 بخلافها عمل تا کرده و نه داشتند که اشتباه کرده شد که رفتند ابوطالبان را در داد به پیرا میرزا
 محمد حسن و سر میرزا فتح محمد میچکنید و آن آبادی نبرد اشرار را از قدرت که محتر چفتباید
 اهلی در برار کند مبودند گاوها و محضر را یکجا جمع کرده با کلوله از بین بردند و بعد در کوههای
 ازاره بستند و در آنجا بود که رفتند از پیرا نوایانرا مانند اسرار تهر به غنای پستیمان است
 و خوار و غلامی زن بیخسور ابوطالبان این زیاد ثانی برده ان شتم نسبت با آنها پناه فحاشی را
 گذاشته بعد از مراد رضول شیخ عزیز الله مجبور کرد یکسر حسینقله نام آنها ایوبها ابوطالبان
 اطلاع داد که آن نفران را بیاید روزه ای تیوا موسوم به کمر سرمخفی شدند (دلیل تفتین حسینقله طمع
 بود زیرا مؤمنیک محمد تقیخان و اوورغیز را در عهد الوهاب پیمان و با با مان خواستند در روزه امتواری
 شوند مقد از زیاد بیون نقد و جوان روزه همراه داشتند بنام برده سپردند و گفتند اگر از این صیقله بان
 بد بردیم این اشیا و پول را براد رو ارتقسیم میانیم و الا همه را بنما بخشیدیم حسینقله بغر افتاد که اگر
 اینها سکات بمانند نماد این شروت از دست او و واحد رفت بدین سبب محضر ان تفتان آنها را
 با ابوطالبان اطلاع داد و آن شتم هم فریادند سوار بر اسبها نام برد مینویسند برای بدستگیری آنها فرستاد
 چون حضرات را در قلعه رسیدند پاره اند اشلیا کردند آن مان مثل لومان نوید زدند ما تسلیم میگو
 و لکن سرچندند در ام اشرار تیراندان برامو تیر اندازند یکم از آن سمنر موسوم پیرا خان که نوکر

عبد الوهاب بیله بود ترار کند و جان بد برد آن د و نبرد بکر ایستش محمد تقی خان و عبد الوهاب

بیا زاد ستیکر کرد مان مظلومانرا با جراث زیاد برقادر برهنه سوار کرد محضوران مطعون تبه کار

ابو طالب خان بردند ان شقی از عدد ایینه بر ما طاج د یازفته پنهان شد میرزا جلیل جبین بر خال

نهاد سر بلند نبرد محمد تقی خان با اسمان حال هزار از راه راه خود و مهریانی : شاور که بخلیل

کرد مهود شن داد و اعمال را بیله اورا که همان که اگر جرار همراه شد میان نمود نامبرد مسرخورد را دم

بلند نکرد که وایو بیانات ان عالم بد شد (البته وایو هم نداشته) حسینعلی خان با حال تا ساف

گفت نین جوانانیرا کسیر بی جهت بقتل میرساند اینها را ببرید نزد مادرهایشان نرد ورا بردند

منزل محمد تقی خان (که الحال ان منزل در دره روزه روان میماند) مادرها و مستدان که ان

مظلومانرا با ان حال دیدند یکمرتبه فریاد و نسیون دادند و بسرو سینه میزدند دست و پا، خون بود انما

راه بوسیدند محمد تقی خان مهرانوازه کرد و داد آره داد و سر مادر خود را بوسید و گفت شماها

باید شایر یا سید که فرزندان شما با یقت شماست در راه حقت را دارند و آنکه من چهار کلو بصینتر

نخورد، ام این زنمهها بپرا مرد پیراهنیت است پارماند و مجری را از هم جدا کردند (البته در

موتی مردن جدا شئی انما را هم جزو شوایب میدانستند یا اینک هوا بهدانتند یا انحال قیام کنند

براه غنازه یا انها) عبد الوهاب بیله را در اطاق جنب طالا رشوایباندند و محمد تقی خان را در

طالا ریکه نوز بهمان حال موجود است تا سه عهد الوهاب میگفتند چنان جواب پیشنید چمان

نزدیک با الوهاب فرار شهید راه شهید الوهاب بیله خاموش شد و دیگر مدای از او شنیده نشد

محمد تقی خان ریافت کهد یازوفیه مهربانند را در این دنیا پرمیایا سونند و دیدند دست عزیز

ورفیه طریقت را از دست داد همان اختیار از دست رفت و تمام کریمتن وضجه را ندانست که

مهرابگیره و نسیون انداخت چنازه عهد الوهاب بیله را مادر را برد قبول (در رتیکه انها وقتسی

تیر خوردند و سیت کردند که رد و راه روزه نمیرد فن نشند) جدا شبرند را بران انام زاد قبول

مهمین است ابوالبان در روز بعد از شارت انتریه دانند از هه فراتت یافته برد بمنزل میرزا محمد

حسن رفته با یو سرور از نامبرد همو خذ. ه کرد که من میهمان تو بودم : را بدیدن من نیامدی ؟
 میرزا محمد حسن یا تا اثر و اندوه گفت عجب میهمان صبرمانی تو خانه اقوام و اینه مرا خراب
 کرد و اموال آنها را غارت و خیال آنها را اسیر کردی در این صورت البتہ مستحق جازم می
 هستی ولی برای من چیزی نماند که لایق تو میهمان محترم عزیز باشد ابوالیاس زیانات -

میرزا حسن آمد اشرفند شدند و یا تشدد گفت تو مقصوری باید بفرستمت تهران اشارتیه گفت

شما زحمت نکشید من خودم : و اهم وقت بقول تو من مقصوم جن ابوالیاس تا آنکه بود که اموالشان را

غارت و خانه هایشان را خراب کرده ، ابوالیاس بخان موقت مراجعت از منزل ، میرزا محمد حسن میرزا

غلام محلی پسر نامبرد هکذا التزام آرام و ساکت نشسته بود گفت سرانجام بیانات ترا بتهران برده کار

مهمی برای تو درست آنم : ارالتیه گفت من پسر میرزا محمد حسن میباشم پسر میرزا ابوالیاس نیستم

میرزا ابوالیاس بمنزل خود رفت و میرزا محمد حسن روز بعد منصرف ایستت تهران عزیمت کرد بعد از

ورود بتهران بعد از اتمام بیانات فرستاد بنده : و من مقصوم میباشم بدستور ابوالیاس بتهران آمد تمام

برای تشبیه من بدستور میفرمائید بدرامت نام : جواب داد ابوالیاس غلاما نزد کسی باشما کار ندارد

البتہ فوراً بمحل مراجعت کشید اما میرزا محمد حسن در تمام آن مانند تار در دشت و لشکر از تار

بدان رف بلند و حرکت کرد انوقت از یو راه که بصیرت به بالزود بلند و نیفتد بازحمت و شقت زیاد بتا کر

وارد شد زخم آن پسر سرست و سیبیت د بده را بد و زخود جبر کرده و با آنها صبرمانی شود هو از -

و هات اوراق مقداروی گندم و در وقت به نمود و بتعداد آن زخانرا د : و بر میبندی با آنها تقسیم میکرد

الالی ان زمستانرا از قرار یکمانوز را ماد رسیدن من میداد بسختی گذراندند تا موقتی هذ راحت

یدست آمد سختی از وقته چیران شد و با آنکه و هاز دست دادن اقوام و نزد یگان جبران پذیر نبود

ابوالیاس ان پس از مراجعت از منزل میرزا محمد حسن تغذیه مجدد تقویتان وارد دست گرفته فرزند

زاد ایها الناس هر که را قاتل محمد تقی ان است این اسلحه خود او است نید نام از طایفه آریج

اهل خوار نزدیک یا لریه تعظیمی کرد و گفت تقیرکاره را من زدم ابوالیاس خان گفت فرستم این بود

معلم شود که قائل، اول بلده نیست ابرو طالب زمان حرکت مذهب تقیه خانرا احضار کرد یگفران
 مالم مجرب راجا حال شعش بدوش گرفته بود و روانه موم آورد ان خدانشناس برتاء فحاشی و
 و طالب و طالب را گذاشت و گفت در ایامم شده ایمین روز بیشتر حسینعلی خان مثنوی
 گفت با این حال چرا او را از کرد و وقت او را بر کرد امیدند پیوند نزد ماد و او را با همان
 حال نزار برودند و روز بعد کفارد و نوژد ریلد میرد ان مالم سرزاد رد امان ماد رش گذاشته
 جان راجا را افرین تسلیم کرد و از تمام اشقیاء راحت شد و در شهر فوت سنار الیه ببلد رسید
 ان شقو یحشو ابو القادوس و سرزاد فرستاد که چندان مال را از قبیر بیرون آورد مقابله اسم اشجار
 ماد رد اغدیده سرزاد از بدین جهت میرای ان مالمون ببرند تا و تاپه کرمه تکمیل شود .
 ولو ماد ران شهید مالم ایضا و گفته ارد و زنان به ایبانیوی و زار دست و پای ان در او بودند
 و التماس کردند که ان در ما مورثا شوند کار ان نام نداده مراجعت کردند .

در صفحه ۵۹ مینویسد ابو القادوس مسکن بهاء الله را خراب کرد و سقا بیت را فرو ریخت و آنچه از
 اساس و بناها بر روی بود پیشما برد و اند مران توانست ببرد شکست و شاید ساخت اول سقا بیت
 را خراب نکرد زیرا منزل انجا بود و ان زمان هم ان خانه طبق به بیت مبارک نبود اساسیه بهاء
 الله هم در ان ان نبود زیرا اساسیه انعت معلق بمیرزام مدح حسن بود ابو القادوس بپورود با سده
 به او رشاد که میا بمیرزام مدح سن بود بی تمام فرستاد که از ان قریه ان شود ان خانم با چهار
 فرزند خود بنام شیرانو و القوم و قانیه و عبد اللہ اساسیه را حمله کرده بخارتاب رود با رفتند
 بمیرزاغلامی پسر بزرگ خود آنچه سرزاد بر او مرا بخورد نامبرد تقیوا نکرد گفتن در
 این موطن بد و مرا تمنا میکند ارم انور کشته می شویم باید با هم کشته شویم میرزاغلام علی در راه از عبد
 لیا

نوزاد تربود همان سال فوت میرزا بزرگ بد نیامد .

در صفحه ۷۶ از تاریخ نییا مینویسد که حضرت ابو القادوس بیت بهاء الله بمینور رفته و بی از زنان نور
 در راه ایسان بود موسمی پانته و اول بلده بود بریدد ایامیرزایه بر از د و کرد اول حضرت تانته
 ان نور بنید و اهل ان قبا ان بود عیال عبد البها میراد زاد حضرت تانته د از د نام با حضرت شمره

سجده است آن زمانیکه همراه حضرت دالوره بود یا نوحه میخواند و میرزا زین العابدین
دین گوید: بود و مادر الیه مهربان را والدین نامید ثانیاً حضرت دالوره یا تقاضای حضرت شمره
و میرزا حاتم نامشان بشا در رفتند.

در صفحه ۸۶ از دیوان شمس تبریزی می نویسد: نوروز از نور تو و انوارت میسر کرد و هر نشان
یعنی پیوسته که اسامی حضرت شمره پیروند و حضرت علم روحند اندامیک نور است تا به نیل
قیل از آنرا غنای را شماره می نویسد نور و شمره وید و مرات و از آن تا آخر در صفحه ۸۹ می نویسد
تا کرا ز سنه ۱۲۶۸ هجری و شمره بیست و هفتاد تحت مراقبت و کثرت ماه مریین و ولایت بود و به موجب
فرمان شاه زمانه در سنه ۱۲۹۲ هجری در امارت در شمره تا در مستقیماً با امین سلطان محمول
گردید و مادر الیه شمس را از جانب جدید برآمد موافقت الیه تا سرگهارد سپرد و این کثرت بواسطه
این بود که بهادار الیه مانند سابقه بدیانت جدید پیروز نمایند و این رویه تا اواخر سلطنت
نادرالدین شامان اعتدال است بهاء رکنی سرد فردا الیه تا در زینت او بهازوسید و شمس تبریزی اند

اولاً پسند از قارت تا در حیدر کس مراقبت انثویه نبود و ثانیاً از امین سلطان در تا کثرت نبود
و ثانیاً تا قبیل از قارت و هم کین بعد از قارت با میرزا محمد حسن بود بهد از ارتحال مشار
با پیشرو امی ایشان خان اسمعیل بود و بعد از قارت نه تا در زینت او بهازوسید و شمس
در صفحه ۸۸ می نویسد بعد از فوت میرزا بزرگ شمس عزیز الله تا اراموز انانده میرزا بزرگ بوده
و تصرفات در اموال ورثه آرد برادرزاده ابرسرایین مونس بهاموه خود همان سوابق شوشی
نداشتند بهد و در سنه ۱۲۹۲ هجری میرزا محمد حسن پاکند یعنی از برادران صفی الاراکت زد و این
مونس سبب آینه شمس عزیز الله نسبت به برادرزاده اش و ان کینه مراد را دانسته تا بهر امر جدید
که مشار الیه شد و در صیغه یک برادرزاده با امیر جدید در عهد دولتت و ارناد می نمایند ابتدا
به علمای مشایخ گشته و در سنه ۱۲۹۲ هجری شمس نسبت با این ایفقه مخالفت دارد بهد انچه در پیید آورد
عزایه می باشد و در احوال نوشته بهادار ان گفته می ایم آوردیده است

اولا شیخ عزیزاللمناظر امیر خانوادگی میرزا بزرگ نبوده زیرا اولاد شاه میرزا بزرگ (با استثناء حضرت شمره) همه کبیر بودند و قیام لازم نداشتند. ثانیاً کتا خوردن از میرزا محمد حسن هم نمانده در صفحه ۲۹ نوشته شد میرزا انبیا هم در دفتر میرزا محمد حسن یا مانتا در ساری الیه سپرد بود. ثالثاً میرزا محمد حسن مفرد است و راه شرب کردند و در این موقی حیدر یا از برادرها بجز حضرت شمره در کتاب ثبت نند.

در صفحه ۱۰۰ راجع به زین العابدین می نویسند از مؤمنین به ما مبارک بود ما و اولاد به ما مبارک مؤمن نبود ثانیاً رکت از تا کریمه زن قلعه یک کرده بودند و آن زمان نوز نام بهای یا چادر مبارک منسوب نبود و مؤمنین بجز رت اعظمی روحی فداه بود مانند.

در صفحه ۱۰۲ عبد الجبار رتاجات به زمین الابدین می نویسند گرفتار امرو عظیم شده حتی ترکان و طایف نمودی در رتیکه نامبرد مبعوضه که به سراسر حضرت شمره تا اثراتشاه رفت در هیچ موقی از تا کرخان نند و پیشداد قهرمت ولم اطاعه شدیدی نمود که طاقت فرسا بود و آن مرتکب و یسر و انز بنام اعظمی و جعفر که با اتفاق برای اشیا معروفه اقلع بتمران آمده در مراجعت در ارتباط و فان شده در وقت شدند این اتفاق قبل از طایف بهای الله بوده.

در صفحه ۱۰۳ راجع به موصی محمد زبان می نویسند ایشان هم بهاء نبودند زیرا اولاد کبیرا در پیشداد بودند نامو از سادائیت نبود که سفند بنار الیه را هم نشد تقسیم نکرد ایشان هم در سرجوا رأینکه به از دیگر از دست دادند بنام علی و رضا حضرت عبد الجبار کبیرا که سفند از هموزمان اینقد را تا از مددی تمام فرستاد فرمودند و در رتاجات اشیا به موصی که رتاج و موصی از دست دادند تسلیمت فرمودند ای این جوان که از نزد پدانشان بودند در نظر مبارک ایشان بقدر کوفند هم ارز نداشتند شاید نین بوده.

در صفحه ۱۰۸ و ۱۰۹ راجع به فرقه عبد البها به به بنار الیه میفرمایند برای دیدن دیدیم هم به سرفتم از یله اکبائین رفتیم و ما مبارک را شنیدیم که فرمودند این آثار را برگردانید خوب نیست.

بباید اینچاه را از آن ارد مرابرت آوردند اندیم تو ...

تفسیر از مذهب بیرون آوردند با میزاده نمودند بر سر آمد بر کرد چهار زن بر قره شمر بود بر سر
مبارک کانی نمود بود که لصد است و صحت مشی میفرمودند من کفان و ...
ندم فرمودند امرای برید منزل مرابه بقا گرفتند و ...

ادیم ^{مور} اقلیم نبرد ۲۹۲۵ تولد عبد الجبار ۱۷۱۰ میفرمودند مشتقا اشتباه است تولد این

داند بنایا کتبخانه برده نمود روزان این ...
اقایان مؤدی نه در تاسر بودند ...
بتسیر در رسیدند و اینند ابا ...
نده اسباب ...

در صده ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ سال پنجم از تاجیک تارک نیل میفرمودند از بیانا عیسا الله وزیر

مرحوم منزل عالی دانند که مکان از این ...
ثروت زیاد و نهایت نسب و ...
و سعادت و سزمت و سعادت عید روزگار ...
و از این جهت پریشان ندانند پس از بیست سال ...
و سعادت عید و شرف بشیر مشیست و تنگ ...
عظیم بود که در آن زمان ...
بنای آن ایام ...
فان شرفین بود و ...
سبب شدند ...
نایب بودند و ...

این پیش آمد های متتابع و بی ادوات مکرر اثری در رفتار جناب وزیر نکرد ایشان در زمان گرفتاری نیز همان متانت و وقار و بخشش و احسان در وجه وسعت و شروترا داشتند حتی با بیوفایان و دستوران لسانی خویش نیز با نهایت مهر و محبت رفتار می نمودند تا آخرین دقیقه زندگانی با کمال ثبات و استقامت متحمل هر گونه رنج و زحمت را فرمودند و لا اله الا الله میرزا بزرگوار را در راه برای ازدواج با ضیاء السلطنه بود زیرا بی اطلاع شاه این ازدواج صورت گرفت پس از آنکه شاه مطلع شد مشارالیه را از کار برکنار کرد و عمارت مسکونی ایشان را که در محله عربها بود با اساسیه از بابت مهریه ضیاء السلطنه که هفت هزار تومان بود ضبط کرد و او را بجز طلاق گرفت بعد از ضبط منزل میرزا بزرگوار منزل مادریاں خود کاشم خانم که در بازارچه کنار خندق بود نقل مکان کردند و برای استرداد خانه هم اقدام ننمودند علاوه بر آن اقدامی کرد لا بد برای ثلث بود مشکجه و چوب کاری ایشان هم صحبتند ارد قوچ حصار را هم جنابها الله زمانیکه از محبس خلاص شدند برای مخارج راه فروختند یکشاهی هم بسایر وراثت دادند در صفحه ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۸ راجع با حسن پسر ملا زین العابدین مینویسد آحسن پسر عموی مبارک از مومنین بجمال مبارک بود و گوارا پسر بی حضور مبارک مشرف شد و ایشان از ارض مقصود حامل الواحی بود ند که برای احبای مازندران و تهران نازل گشته بود و در موقیع شهادت فغن الله الا عظام (میرزا مهدی) در عکابود و موقیعیکه فسال از غسل دادن مشارالیه امتناع نمود آحسن حضور داشته و حاضر تراجم داد است میرزا مهدی از پشت بام چند طبقهئی که سقوط کرد بقسمی متلاشی شد که غسل ممکن نبود بدین سبب فسال امتناع کرد و شرح سقوطش بعد انوشته میشود آحسن سفر اخیریکه از بنداد مراجعت میکرد جمال مبارک هفتاندرج و سیله ایشان ارسال داشته اند چون محمود شرف واقع شد ان الواح بصاحبان نشر رسید و بموجب صفحه ۱۹۱ لحن این زنب چاپ تهران جمال قدم میفرمایند بیکی از اخت های این منالم که من غیر جهت امر از نموده سپردند و همچنین

در صفحه ۱۰۱ اشراقات می‌رماند یکم از شصت و هفتاد و هفتاد و هشتاد و نود و صد و بیست و یکم از سن باین امر ایستاد و در مصاحبت حاج آقا ۷۰ لایق بود از برای عباد اللطیف از برای طایفه بسیار کرد و بعد از این بقره معلومه (یعنی تا کر) فرستادند و در آن محله مسعود نمود و آن الواح را یکی از آنها را از برای سرقه نمود هنوز دست نگذاشت که در آن برای طایفه است فرستاد و دیگر جزء عالم است که آنها را چه کرده و با اسم خود یا میرزا یحیی مردم داده لعمریه و با انبیا از این امر آگاه نه.

راجح به آحسن البیت از راه ۳ سفر بیست و دو هزاره ۷۰ لایق شینه جناب بهاء الله مینویسند بوسیله ایشان فرستادند در این لایق این مینویسند بیک از اختتام این عالم سپرده در صفحه ۱۰۱ اشراقات می‌رماند آن الواح را یکی از آنها را (یعنی تا کر) سرقه نمود بتهران نزد اخذ فرستاد و در آن فرمایشات حضرت بهاء الله از همین هفتاد لوحی که در خیابان بود فرستاد همین و در آن است اولاد را تا از ابتدا افتاد نفرموده من - نداشته اند هفتاد لوحی که در راه اقل بحالتی روحی فداه ایمن آوردند در محضر از دنیا رفتند ثانیاً از آن الواح حقیقت هم داشته باشد یعنی حضرت عزیزه نرسید می‌باشد این شرح مینویسند خدا عالم است که آن الواح را با اسم خود یا با اسم میرزا یحیی مردم داده باشد اولاً حضرت عزیزه الواح نازا می‌بردند که آنها را با اسم خود مردم بداند ثانیاً تمام مؤمنین به بیان احوال داد دارند و این که نوزامریه البیت و این نبود تمام البیان فرموده حضرت شمره را گرفته از روی آن بخط مبارک خود شرح نوشته برای مردم می‌فرستاد و آحسن را هم هیچ مؤمن در تهران حیرت نکردند مشارایه از قرار او ما را یکصد از نوشته در وجه به نوشته جات از دست آمد ۳ سفر بیست و دو و هفتاد بود این با و ما را صورت اشیا بود امیرای اتمام فرستاده بودند از قبیل - در مصر حیرت نداشتند با رفتن و در حال ابریشمی و در تدین قضا به بخط حضرت شمره و میرزا محمد علی این اشیا را بنام خواهران و خانمها و میرزا محمد داد بقدر و رقیه خانم فرستاده بودند و معلوم است که از آن امر عظمی بهاء الله بود و فرستاده این اشیا در او ما را معلوم نبود

و شرح کشف این دو باره هم بدین قرار است که زمانی که آن مرحوم صد فرزند شایسته (کمد و سر) بودند بتام اعلیٰ و زین العابدین و ده دختر بنام مرویبه و اشراقیه (که میبردند میرزا فضل الله اورنگی را برای تقسیم اموال فیما بین ایشان منزل مشارالیه هیئت انبیا خانم دعوت نمود در جنبه نوشته حاضر برای یافتن وصیت نامه جستجو کردند این دو باره از رحمت کافیه بود تا آنکه نیته های کبر از این انبیا (ع) نداشتند حضرت بهاء المهدی در تبره را مضموم می کنند .
 سفر اخیر کمال حسن از امر افتد و نیته گوید خود مرا دعوت میبردند بعد علی دایم فضل الله اورنگی (که سابقاً هم نوشتن مشارکت بود) از قلعه کوه مشارالیه را دیدند که بیایند که در میان راه بسیار است بعد متوجه شد پای سنگی بزرگ از رخداد پنهان کرد بعد از رفتن آحسن بیان محل رفته کاوش نمود دیدند که در آنجا بزرگ و از رخداد کرده مانده منزل و باز کرد مشاهده نمود که تمامه تمام خوار است در این چیز مرادند داشتند آنرا برود منزل اورنگی و او پیشوا را بخود داد فضل الله اورنگی داد .

در صفحه ۱۴۲ را نیز بقبر یا نوحا امام ماد میرزا محمد داده و میرزا محمد داده و می نویسد در ایوان سر قبر اقامت می دادند میرزا محمد داده در ایوان سر قبر اقامت می دادند امام دادند که آن ست را که برداشته و نام ماد میرزا محمد داده فاطمه خانم (دختر میرزا محمد عمده حضرت شمره) را خواهر برادر خواهر نام که می نویسند بهائی بود و در مسلمان خیمه متعصب بود منزل هم در فیوا بود زمانی که بتاور میر رسید کما زاره دولت عده ای برای تاجر حرمت کرد فاطمه خانم شد قلم انبیا نفیسیکه دادند من - ملک قلند ان و سرده انبیا که حضرت اعلیٰ روح فداه برای حضرت شمره فرستاده بودند بدعیای حضرت اعلیٰ با امانت به او سپرد پس از ختم فاطمه خانم از او را با امانت را به الله آورد در جواب گفت من زمانی که میرفتم سر را فزودم همین انبیا سپید و برانی تا رو برین انبیا (ع) تا رسیده اند از آنجا که تم در روز خانه بعد از اببرد خوا خانم در سر ای فاطمه خانم را در ایوان تابه تا بر اعانت گذاشت بعد از آن ند سال در خست برود

باین واضحی معجزه‌شئی نسد جل العالی (و) مید گل، رزوان هم که حضرات میگیرند بواسطه

سجده در رختها، گو بهیاء مبارک در باغ رزوان است .

در صفحه ۱۴۳ مینویسد میرزا محمد حسن فرزند میرزا بزرگ و خان ننه براد وارند این مبارک ایشان

پشتباه بیان و جمال اقد بر ایمن . مؤمن بود هاستود رقریه تا آرساکن و شنه انسان حشم داری و

ذراعت بود هاستان ران رتا روفهوا . دیگر در ارکلا میزیسته اند و گاه گاه هم در تهران بود هاست

ولی از درجه معلومات و ادباعات ایشان آثاری در دست نیست در روایحه ۱۲۱۸ هجری قمری

که در رتا نرقتل رخاوت و کشت و کشتار بود حضور داشته و در ماتیرا از ایوه البیدان براد و هیالشان

متحمل گشته اند جناب امیرزا محمد حسن به نصایت مورد عنایت و احترام جمال قدم جل ذکره

بود ماند و زیارت نامه از قلم مبارک حضرت عبدالباری در رتبه طاهر قداد رنان ایشان نازل

گردد است قوله الاجلی .

طهران تا آرنجنا به آقا میرزا فضل الله سلیل شجر حلیل مر و آقا میرزا محمد حسن عیوبها

به الله ایمن .

والله

ای بنده استان مقدس الحمد لله سلیا نبیا انشخیر لیا که از دایت حیات تایم حیات

مظاہر الدان جمان قدیم بود در زمین موارد ثابت و مستقیم هر ند علو منزلت و سمو منصبیت

ان بزرگوار الی الان و اوله عنقریب تا بروم مسعود کرد د این از منن الهیه است که بندگان

مبارک عاقبت علم برافرازد و هزت ابدی من بنماید و شهیر افازد فرماید در دره حضرت رسول علیه

الصلوة والسلام الله الامار و العادل انذار اعلویت در رتبه و منزلت محبوا بود حال ملا ناه نصا

که صبر است قنیر نور رخام حضرت امیر علیه السلام حضرت شهیر و کار شد امام رایام خویش

نعم و نه ندانم و نه ذکر و نه تناسل و نه نین حوارشین حضرت مسیح علیه السلام

اشنا ما کثیر بودند در زمان خمیس بی نام و غیر حال و حال که از افا هزت ابدیه

چگونه روشن و شیر بار زیارت از برای ان لذایفه نورانیه از قلم میثاق امام رواقیز من این

زیارت حضرت امام میرزا حسن الذی محمد الی الافق الاعلی

علیا اللّٰه یتہ الثناء علیک طایقات النور الثازلہ من السماء ایما التمشب الہ الشجرۃ المبارکۃ
 الثابت من سدۃ الرحمانیہ طویب لک ولا تتصابیک الی المسببۃ الرئیۃ شہد انک اذت بالرب
 الاعلی والتثانی الا ولی الکی نہ تمیتہ ال محمد انیتہ والہ تہ قمتا النور انیتہ العلی الاعلی روحی لہ الفداء
 من بشر النام بہ النون شمس بہ الفوق التیامتہ الذیری وسستہ بکالمدقہ وسفالمارتغی النداء من اوج -
 العلی شہد الحقیقۃ تنیر الالہام مرکز الازار محیط الالوار بہا الایہم روحی لا حیائہ الفداء
 وثبت ونیت من شجرۃ قایبہ وتفرقت بافتان تنشاء تنصو بالطاق من اللہ الابد الابد علیک ثناء اللہ
 علیا بہا اللہ وعلیک الرحمتہ من ربنا لہ قوال ولی طویب لمن زار قبرہ المذہب ولا یستک النور
 وناجی ربہ یقلب صفاقہ ودمی وافقہ فی رمسہ المصطر علیا البہا الایہم *

محرر ۱۳۳۹ عبد البہا عیاس

محل دفن میرزا محمد حسن در حضرت عبد السلام ایوانی لویہ الامزاد محمذ بہا فرزند ایشان
 میرزا فتح معلی و بانوہ ریاض و لشوم نام میباشند *

در مقدمہ ۱۴۲ حاج میرزا محمد حسن مینویسد کہ حضرت معلی و جماعت مبارکہ مرء من بودند ایشان
 یحذرت معلی و حضرت شمرہ ایمان کامل داشتند مؤدہ امر اخروی بزرگوارند ان میرزا حسین معلی را
 اول ایشان پایران آوردہ و سبب حیرت مؤمنین شدند *

اخبار دینار بانوزہ امراماد ریدم و بانو افتخار الیہ فخریہ خانم و زادہ حضرت شمرہ از لسان
 میاں حاجرت عزیزہ نام نقل میگردند *

میرزا محمد حسن رسالہ زمستان برای ندیدہ ابرار ان و خواندہ ان بشهران میامدند در رسالیکہ
 بیخدا در وقتند و تارینہ نام معلوم است بتمہ ان اندہ پنزلہ حاج میرزا مائلو کہ حاجرت عزیزہ
 ہم منزلہ بودند وارد شدند و مذاکرہ کردند مضاربات و سبب شدند سبب را پرسیدند عزیزہ و فاطمہ
 خانم بہناہ کہ ریستن را کذا گفتند مذاکرہ الی ناراحت شد بہا امر اسبب ناراحتہ را پرسیدند با

تأثر گفتند گویا حضرت شمره ^{رضی الله عنه} نمود کرد زیرا آمد تم است هر چه باغذ میفرستیم جوابی نمیبرد میرزا
 محمد حسن گفتند میرزا اشتها شید من همین روزها پیدا شد که میرزا مطامنا و صحت حضرت برای
 شما خوب است و ما آورد زیرا التلب من به خود حضرت گویا هم نصیب دهد و نرسیدن جوابی نامشما شاید دلیل
 دیگر اشتها شد میرزا مدد حسن در روز بعد برای مسافرت بیخ داد حرکت کرد و در آن موقع
 انزالی نداشتند بنزول جناب میرزا وارد شدند و بیام منزل حضرت شدند و جواب گفتند
 ایشان مدتی است اجازه نمیدهند کسی بخود متشان برسد مشارالیه متوجه شد اتفاقاً غیر مترقبه می
 افتاده که میخواستند بیاید که خدمت حضرت برسد و آنرا هم جزو ادب آن کرد که من از ایران برای
 زیارت ایشان آمدم و تا خدمتشان نرسم بر آن صحت نخواهم کرد زیرا از انزال انزالی از حضرت عده می
 ناراحت و بریشانند و فراموشند میگویند خدمتشان عفو کند و ورود حدیث بر او بیخند او با السلام ایشان
 برساند شاید اجازه بفرمایند و برادری که از ایران برای زیارتشان در بسیار این دیار شده و محروم نفرما
 شاید فرقی مابین من و دیگران باشد اما اینان در این بر اساسه که انیکه بمن داشتند بمن اجازه خواهند
 داد بالاخره انکه مشارالیه را عن سر دال کرده اثر نمود (و خایر) مراجعت ترستم بلیغ بینم
 و نمی توانست حد سر بزند چه اتفاقی افتاده این قوم هم متفرق الکلام بودند و میگفتند اجازه نمیفرما
 خد میبرد (بد نگاه احدیت است) که نمود که این باب بسته را بروی او کشاید که بنا بقولیکه بنوا هر
 خود در تهران داده بود و در سلامت حضرت برای آنها ببرد چند روزی با حال پریشان در میزند
 مانند یزد روزی اتفاقاً جناب میرزا و میرزا محمد علی و میرزا محمد علی و چند نفر از اسباب خاص
 برای کرد شرف از منزل خان شدند و از این عده که ملاحتاه مهمان و برادره را نمیگردد بسیار ملول
 بودند باز هم ملتجی بد نگاه احدیت شد که از قیام زیارت محروم نشود در همین اثنا چه شمر افتاد
 بهیکل مبارک حضرت که درین قدم در برتر از آنها مفرد اقدم میزدند و بصوت و متحیر ماند و از
 حرکت باز ایستاد چون شمر حضرت بمیرزا محمد حسن افتاد با اشاره دست برادری مشتاقانزد
 خوشتر و مانند دیگران نمیتوانستند بگویند اجازه نمیفرمایند دست میرزا را اگر چه اختیار ندارد

حضرت رفته خود را بر روی قد صبا، ایشان انداخت (و انگره را استگورا متحیر بجای خود گذاشت) پس از گریه و دست زبوسی رفتند منزل. حضرت و حضرت تمام مایه را از اول تا آن دقیقه برای برادر شریف دادند تا آن دقیقه هم از آمدن ایشان بی خبر بودند. الا بعد از آنکه فرستادند که حضرت بودند بعد از کسب اجازه از جنابها هم خدا حافظی کرده بایران مراجعت کردند و برای این فتنه هفتاد و یک جناب میرزا و سیزده تن را بر پا کردند (که بجز تخریب این مقدس بیان و ریختن خون بناحق مؤمنین اولیه است این فرقه و شقاق و نفاق که نتیجه اش تمام ایران را مشتمل کرد که هنوز هم شده آن خاموش نگشته و نه را در دست نتیجه دیگرند است) بایران آورد و نزد ملاقات حضرت را بخواند و بعد از این نزد فقیر الماد بخوشحال و از اشراف مردم عوی، خدا اثر است و بزرگوار است و متاثرند.

در صفحه ۱۱۰ آقا ملاک نسروی مینویسند بپناه الله پنجاه سال داشتند که بوسیله میرزا یحیی مسموم شدند در روزی که حضرت بپناه الله هم در حمام ریختند که حضرت مسموم شدند سلطان خاتم (ملقب بحدیث و رفیق خیرم الله) که در آن زمان نوزدهم بزرگوار است. مؤمن بود و با او کرد آن غذا را میل نکنند چون جناب میرزا برای تناول آن غذا اصرار کردند و حضرت امتناع فرمودند منار الیه — متوجه شد که بسوء نیت آنها برده اند لذت ابرای رفع اشتباه مقداری که از آن غذا میل نمودند فوراً —

مقلب شدند حضرت آن طرف غذا را بجا داد. پرتاب کردند سگی در حیاط بود آن غذا را خورد و بحال مرده افتاد میرزا و آن منظره را دیدند فوراً از خجلت باند روئی رفتند کثیر الییدند پس از بهبودی شهرت دادند حضرت از آن میخواستند جناب میرزا را مسموم کنند مشیت الهی قرار نگرفت هیچ کس نکند اتایان محترم اشیر و اشیر خاتمه در روز شنبه بود شامه از فرمود حضرت را به آنها در صورت گردید

ایا ایشان سم را آستین داشتند که در حمام ریختند (امان از میرزا) و خدعه این فرقه که مریدان ایشان هم این حرفها را قبول میکنند) و بعد از این در ستان سفید کعبه ریخته گشته آن بانقد میباید الا بهی در آن نبود و گویا در آن روز و نیزه از جمله مبارک حضرت بپناه الله آمد بود با آنکه مبارک مقبول — با آنکه و امانت برای احباب که مثل حجاب روی ایند فرستادند و نامه شدرا بپناه الله نوشتند که

میخواستند ایشان را ستم کنند معلوم نیست این دستمالها را کجا حاضر داشتند البتة
کرانجات بیشتر یعنی کرد میباید که اگر این است - را از غذا را میل فرمودند خیطی محال چیزی است -
در صفحه ۷۷ مورخ از میرزا موسی ملقب بکلیم میفرسند :

چون در زمان سکونت در زاد بوم مراغه خلاف از میرزای میرزا استشفام کرد شب و روز تسبیح میخواند
و دلالت میفرمود و این تاثیر میبرد شد اشتهای من و ما و در سینه محمد مانند سم مهلك تاثیر عجیب داشت
حضرت کلیم تا میفرمودند و با او در این آرامند داشت که شاید این غبار را بنشانند و مشخص معهود را
از این روزها مهلك بزرگانند و از شدت غم و درم بود زاندر تا سلف میگذاخت و آن نویسد شد کتاره
گرفت گفت ای برادر ز اگر دیگران بود بحقایق میرزا فرمود بیشتر من و تو هستی بنیست ان الذا الفجفال
مبارک و فرمود نمودی که من ز تو هر دو را تاثیریت میخوانم - قد رما انید رما و مشق تو میبود شب و روز
انشاء و املا تعلیم میدادند و در تمام بیضا و با شعد و مشرق میفرمودند حق با انانام مبارک
تعلیم مشق میدادند بر می خلو میدادند که در هر چه مورد الطاف بودی و گونه تورا را خوشتر
عنايت ثنیت فرمودند این شکرانه ان الطاف است که با سید محمد آمد استان شود و از آل
مبارک خان کرد این است شرط و قالین است پانزدهم است بهر قسمی ابد تاثیرند است بلکه
روز روز شد - معهود شمشیر خونی را اشکار می نمود تا آنکه - در اثر حاصل گشت -

مورخ تاریخ اقلیم تبر

میرزا موسی همیشه با حضرت شمره برای اقامت در مسجد الله در مشاخره و منا ز میبودند یک مرتبه هم با
شدد گفتند شما بالا آورد باید بایشان ایمان بیاورید - است فرمودند بکه ایمان بیاورم بشخصیکه
تمام او امروزه ایشان حضرت الهی را ندیده گرفته زیر پا گذاشته و گیتی - جلال کرد که هیچ حقیقت
ندارد میرزا موسی بعد از این فرمایشات با خیال به شرف سیل و محکم به صورت حضرت نواخته و از
ان اقر خان شد و من بعد هم - وقت با حضرت مواجه نشد انوقت میفرسید و سوسه سید محمد
ابا وحید تاثیر عجیب داشت که این میرزا موسی اثر نکرد -

محررم از ادبها و حرز کشی این فرقه که بگونه این لاجائلات رامینویسند سوالواج و آثار حضرت اعلم روح فداء را را این بختانیت حضرت ثمره که میفرمایند انانیت وانت انانیت را بود و چونیکه بخود بپا الله مرقوم فرموده و سفارش کنید در حدیث مرات ازلیه بوده و معرا از یاد برد و فرمایند خود شائرا که پیشروی از خود در دنیا و اول حرز ندارد و کتابها نوشته است عوام الفان بر مثل خود میدهند . . .

در صفحه ۱۸۸ راجع به حضرت حمزه مینویسد از ایما ایشان را عزیمه میکنند در صورتیکه این لقب از لسان مرتکب ازیه نازا شده و مینویسد ایشان زنی سواد فارسی داشتند و کتاب تنبیه النائمین را که بایشان نسبت میدهند میرزا احمد امین الایمان نوشته .

حضرت حمزه هم لویات فارسی داشتند و هم عربی شایع توقیف است حضرت امامت را است که بلسان عربی بایران مرقوم فرمودند اگر عربی نمیدانستند فارسی مینوشتند و توقیف بخدا حضرت امامت را که بفریه نوشته اند الحال نزد بند (مراتب) موجود است تشبیه النائمین را خود حمزه نوشتند میرزا احمد و میرزا قاسم الله اوردند بنا بر این شود میرزا قاسم الله صاحب المطالع یا نویسنده اردن بطن عمه حضرت عبدالباقی انباره ردید بله کتاب تشبیه النائمین جواب همان لحن است که جمله بجمله فرمایند است امید الهی را نوشته و اتفاقاً از آنرا سخن نموده جواب مینویسند .

در صفحه ۲۱۰ به بار از دلن این ذنب صفحه ۲۰۰ جواب تهران میفرمایند و لکن از اخت از بعد من غیر جهت آثار عناد را این مالم بهید وجه منانه گفته الا اینک بهت اخوی مرحوم میرزا محمد حسن علیه السلام در رساله در حدیث که در این عالم بوده از ااخت این مالم از نوریه انه خود برد و میفرمود یا فرستاد چه از صاحب بود وستان از ارا اف شکایت نمودند چه کاین امر بسیار هم بود موافق را هم در حدیث از اولیاء حق واقع نشد عجب در اینکه اذیت او را بجهت خود برد موثری بهت داده به نام دیار فرستاد .

در صفحه ۲۱۱ میفرمایند که بنزدی که از او رشد ایشان فرقه که از دست بوده و با و منسوب لاجز عزت را در کتاب الله من فرستاد و بعد امران نمود و بنیرت صلا جست .

و در الحوزة دیگر حضرت علی (ع) را در روز ولادت این ائمه واج و بیان کرامت و شرف و منزلت ایشان

در این ایام میفرمایند: *ما اهل بیتنا من انکبوا بودون از واج و مسلم بود مکه کمال*

یا اهل بیت ما انکبوا بودون *ما اهل بیتنا من انکبوا بودون از واج و مسلم بود مکه کمال* حضرت

و ذیل اینها از ائمه است در این مورد و نیز مکتوبین بیوست تشییع نمود بگل العاصم از بیت الناصر امرای

نمود مواز مصالح جمال و روی چهره و بیعت بیوست و از لقاء او منور و مسرور و اگر هیچ ملاک

عالم را بنفس از اهل بیتند گفتند با مثل او در فراموشی بسربرد البتة اعتبار نکند مگر از این خار

د نیا و اسباب آن از قلمن الهی *ما یومئذ و یأتی سوره عالم ما یومئذ شد*

و در این دیگر خطاب به علی قبل از بر سر مایند :

ان انظر ثم اذکرفی آمة رحمت الی مقربها انما بدلت النور بالثار و بامت ملاک الناصر بقدمین

الاکرام من کمال محبت و اقبال و ادعای عرفان و اطمینان کل العاصم در فراموشی از حق مصر و

بشیر او و مایل این است نماند نیا و اول آن از اول مصر بوده و باید الحاح نداشته شوند ارد به آنکه

با ما نبوده و خنوع و خوار بیعت حضرت (ع) ان نفوس را بران داشت که از ایمان نمایند

ان یسلم ما فی الصدور و ما فی القلوب و ان لیم الخیر

بف ۲۱۳ حضرت عید الیمامه را در تبریز میفرمایند قولاً لاهل بیک از نشانی اعمام از حضرت

باز آنکه مبارک نامزد این عید بود چون بیعت دادند بهم بزرگوار و اسماحت اقدوس شاکت و کریمه کنان

رحمتی بود و توفیقی این ارتباط نمود بزم این عید میبایست نمود و باقیب با مرتبه مبارک قبول

نمود مفضل الله مواز از روی تجرد داشت تا با بد زعامتیم و در اد ز نبودیم که بعضی خانم بزرگ چون

ارتباط به پیشی داشت حد سرور خاطر ان کوشید تا ان بیچاره را به پسر مد راهظم میرزا علیخان

داد از قرار مذکور که عثمان و در اسان و لرزان رفت و ایام معدود نگذشت که پسرش را بسلام آوردند

و معلولاً وفات نمود *رحمته الله علیه*

مرحوم نثار المعالی در یاد داشته ام خود میباید موقفیکه ما را مقصود در یاد زنده تر بقدا

منتند

شرحی باعزاز ازین الیه آمد بن عمیر تم که فوراً شهر بانورا از تائرت به ران حرکت داد و بد وقت ران
 نشان سفر از فرودگاه اثبات البیت تاهین و بیاید از شهر بانورا که رسیدند و در نزد خان
 شکر رفته و جوی در ریافت دارند و یاد زنده حرکت نمازید تا کید ازین فرمودند که فوراً
 حرارت کنید و تا خیرد حرکت جاز نیست مرحوم **شیر بانو خانم** شیر هراد رسنه

۱۲۸۶ حسب الاموال و راقده سی از تائرت حرکت داد و به تهران ورود نمودند و در راه حرکت بودند
 که عملاً از ریان مسیور شده و در این منزل خود بود میان انواع واقسام حیوان شیره را که از آنرا مادر
 با بد راه نام نسبت داشت به عقد ازدواج میرزا علی ان در میاورد و در من میتمیدند و از شهر نژاد
 من بودند و چند سال قبل بر تاج داخل مازند ران دادند بعد میتمیدند که من ذوق بودم روزی از تائرت
 بتد ران آمده برای دیدن شیره شکر بانو خانم بمنزل میرزا علی ان پیسرد راع نام رستم مشارالیه
 در حیاطا قدم میزد و رفتن را الوردید شیره مرا بر میزد از تائرت و صرف غذا هم می
 بدی گفت داد از جان تو ایتم و کتابی که در من دعا میکنم و تو را این یکو امید است که داد او بد دعا
 مرا بدستگاه امین تو مستجاب کند لهذا تائرت و اند و دست با سما بلند کرده وقت خود ایامین تمک
 که من مسویر زعلایه ان قسم مرا بد است خود ایام مرا بر این که تا از این زندانم شکنین راحت
 نوم قسم ندهد ایمن میاکنم و انروز در خدمت بودم و سر خمر شدم و بتا در وقت اولی پس از مدت
 قلیاری کنیتم ده شیره فرو خورد است در خون میتمیدند شهر بانو خانم یکسال ازین میرزا علی ان
 بود است و از این ولایت به تهاایت تاراً نمی بود و واندر آوردید

(اخبار قزاقان) در این روزها در عا که گفتند خود ایام حاجی دائمی است حاجی یحیی خان در دی
 بده که در ریان پذیربنا شد نشو که زیرا واضح میاید سبب این از د حاجی یحیی خان بود ^{عزیزه}

اما شکر از د حاجی شکر بانو خانم بنابا که بانو را مادرفرا **الله** در تائرت از این توار است یکسال
 بعد از آن در روزها مد حسین حاجی یحیی خان به عنوان دیدن توار روزها در ایام
 شهر بانو خانم و دشمن نام بتا فرامد و در روز توقفا کرد شب قبل از حرکت پیسده تهران ما آمد ای

قریباً حاجی را شنیدیم براء استراحت سحر به پیمت در باب اذاعتی که حاصل شد و شهربانو خانم مشغول
 نزاع بودند نتوانستیم همیشه در راه شهربانو خانم را شنیدیم که با آریه میگفت این امر محال است من
 باد از من بدم از دوان نمیتوانم بازگردد و تهنیدید غالب شد روز بعد دستورد از فادان
 حاضرورد شهربانو خانم را با اندوه و غم آوردید و در بشهران بردند شهربانو خانم موقیر خدا
 حافظان با آریه گفت دعائید بزود است بر مرت مرا براء شما ایبا دارند و با تا شرواند و ما شکر ریزان از
 اود اشدیم و خدا شنیدیم تعالی یحیی خان شهربانو خانم را بنزاد اود بود میزور عقلم
 میزرا علیاً ان پسر محمد راه نام در اوردند روز بعد شهربانو خانم براء همه ها بشود حضرت فزیه و
 فاطمه خانم نامه نوشته و فرستاد باین عنوان نهادی مرا بیاید اود و بعد بخت کرد شما نام از من
 بچشم بوقینید میداتم از خواب این خانواد موخانداده ما از این از دوان رنایت ندارید ولی
 بد اندید که یواز من نیست پس من بی اوه که ارم بدمینیم شایست از غم در ران همه ناه عزیز را
 احوال من بدید با ترانمو بر میدعمه اما مشارایه قبا از رسیدن این نامه بر روزی از بر آمدن
 شهربانو خانم را بچهران اطلاع نداشتند هر دو بازد دوان اود در حال بی عنوان مبارزه باد ندیده
 تهیه کرد میهنرا میزرا علیاً ان رفتند و براد رزاد همزیزه را با اندوه و نریه مذاکرات نمودند و او را
 نه بیعت کرده دادند و برمودند آری است گفتند تا بیفتد و نبود ترا از بیعت نکن البتة قسمت
 ایند و بر بود حضرت عزیزه انم بشدرو از ناراحتی شهربانو خانم ناراحت شد که کسایت نداشتند
 نیطابین برادر ابیوزراء مدح حسن بیعت از همه تعاضدند و این در عثمان برادر عزیز بود
 راه حلو هم براء رفتن را تو برادر رزاد خدا شهن برادره انجام شده بود
 پارچه و این به خنار تو ورتجر که از این بیعت ادد دیدند براء اللہ میباید انات این مظلم
 سبب این از دوان بوده (انان از این در انهم) تابستان ۶۰ سال شهربانو خانم رفت اوج و براء
 بانوز را انحصار بدید بود و بیل هم شهربانو خانم نهادند بی نام فرستاد من از دولت این
 از دوان روزی دن بتا نراند ارم برادر و مرا بفرستید اخیه را بعینم نام برود میزرا فاطمه اللہ قد ان زمان

داخل بود بایگشرا در ارواح^۱ آنچه کرد و در روزه در اقامه نمود و را روز بود آن دعا را مین که در
 صفحه ۴۲ من داد شد در اقامه انجام گرفت بعد رتبه بران شد بانو خانم مسلول نشد بلکه موقع وضع
 حمل تک شد مولود هم در تربیت با هم مادر نماید شد در رسن جهت مالک در گذشت حاجی
 یحیی خان را به کتار به خرب گلوه از بین برد مادر ^{بنا} را از نامزد و کلشم خانم و میرزا
 محمد داد ایتر بلور امحبت میردند و از نامزد شهر بانو خانم و میرزا اعیان از اینان خبر
 شنیدم کاشم خانم هرگز شهر بانو خانم با قاضی مادر بیشتره که داشت و جایب خاطر مد از
 فوت شهر بانو خانم با میرزا اعلی خان ازدواج کرد و از این که هم مصلحت نکرد

شرح یکصد البساده رایج در مرقوم هر دو تند که هم بزرگوار باشد میرزا محمد حسن برای تحکیم
 این امر ضمن ازدواج شهر بانو به داد آمد در صفحه ۴۲ شرح نوشته شد میرزا محمد حسن
 یک مرتبه ببیند او رفتند برای اطلاع از سلامت حضرت شرمکه شریعت در صفحه نوشته شد دیگر
 ببیند او رفتند

در صفحه ۲۱۷ را بیان بر امام رفتند الله امرنگ می نویسد ای آن باری پتیر سال از
 عبد الله ابتر تر بودند مشارالیه از عبد الله شد سال کوه کوه بودند بنا بگفته خود بانو مراد رفوع
 غارت تا کر ۱۴ سال داشتند تمام وقایع زمان غارت و قبیل از غارت که رت شرمه و سپاه الله بنا کر
 تشوید میبردند بخارا داشتند و تا اواخر عمر هم به رت اهل و رت شرمه و من بودند و از رت
 شرمه توفیق نام بنام ایشان نزد بند امیر و است البتعموم بودند و حرف زشت هم نسبت بهها الله
 نمیزدند و سپاه الله را نام میرزا می گفتند روزی از ایشان مشوا آمدم شما که سوادند آری گونه
 حقایق حضرت شرمه را فهمیدید فرمودند از شما فای خودم و آن جناب میرزا از حضرت شرمه

خیام بزرگتر بودند و زیاد بایشان احترام میگذاشتند من حد کردم که مقام ای آن (پیشتر حضرت شرمه)
 یا از مقام جناب میرزا میباید بعدش دادند یا روزی من (ملاک بابا بنوش) آمد
 منزل ما مادرم همین گفت پدرت رفته شد تا میرزا برویا و بگرمه ما آمد میباید منزل من رفتند
 همان منزلی که رت میرزا ورشه و از نام است (و در آنجا آن متعلق به شیا ابته میباید) در راه اقمی که

دود رب رو حیاط بازی شد (و حالیه رو پورا تر است) دیدم پدر ایستاد و چون صاحب میرزا قدم
 میزنند و آه سه سه میزند من پسر از ستم پینام دادم را بیدم گفتم در باب گفتند الحاح
 خواهم آمد در طاقچه نام ایاز به خزیده بودند جناب میرزا به پرداخته من فرمودند
 زه راجان این به را از ارف من بد فخرن گفتوا یعنی مادرم (و سلام مرا بر سران بعد سفارش کرد
 نشوری من با خود فخر کردیم با این سفارش میبایست به را خورد آمدم توی حیاط مقابل در ریاط ای
 ایستادم همیشه جناب میرزا شمشان بمن افتاد گفتم بی ورم فوریه را که از دم جناب میرزا از
 این کار من خندیدند ولی پدرم انقم نرد جناب میرزا با ندگفتند اندیشتر نکنید به دیگر
 بمن داده فرمودند این را بدنه بز فرمود این اشکافناشند و این ما اگر میبودیم حضرت -
 تشریف آوردند منزل جناب میرزا اشارتیه بدون اینته فخر بیاید من شتابان یا استقبال
 دیدند بعد حضرت لوافنادند جناب میرزا دست پمینه پشت سر ایشان دیدم پشت سر
 جناب میرزا وارد ایاز شدند در ایاز پند نشاند و دستکابراه پشت گذاشته بودند
 حضرت تیره روی ان تشسته بعد به جناب میرزا فرمودند اقا داد ایاز به فرمائید پدرم هنوز ایستاده
 بود من رفتم منزل تمید انم بیدم هم ان او را دادند یا نه جناب میرزا که به اجازه در خور
 ایشان نمی نشستند و حالیه این دعوی را از ایشان می شنوم متحیرم در آورنده من عوام کمان میهم
 این دعوی بی اساس است .

در صفحه ۱۹۰ می نویسد میرزا در اقله پسر میرزا بزرگ و ششم خانم (انور ابد مبارک) نه پنداره
 اول و نه به مال قدم مرگ من نبوده تا که به مال است از نسبت به مال مبارک هم استی اشرفا
 ولی فرضیه هم ندانسته است مال مبارک به از استه از سیاه از ابدت یکگاه منزل -
 ایشان بستری و بیمار بودند میرزا در اقله این قسم که من لوم است نشان طابیت بودند و من
 یمنه هر فقه بود به بین مناسب این اشرا جان میرزا در اقله بی می میگفتند تا میرد مد و حال اختیار
 کردند اول مریم که ملقب پورقة الحیرا بود و دوم تهره انم دختر میرزا عبد الله - ان از مرید اولاد داشتند

مسما تهنه را ملقب بشمره از قمر خانم و اولاد داشتند کاشم خانم و میرزا شمس خانم و میرزا نازقلو
 بابرا در میرزا شمس بریشان و مادر در کاشم خانم در نجف اشرف مقبره نور عباس است .

اولا حاجی میرزا اقلی خایب نبود بواسطه علم و ادب اینها را حاجی خا ا ب میزدند ثانیاً
 بدست اهل و بدست شمره ایجان نامل داشتند و رساله روز جمعه و الا ولیم که روز مالوع
 حضرت اقلی جل ذکره میبایست جشن مفصلی می گرفتند (البته بیمنوان روزی در ازبکه) و بیانی
 که بدست شمره بدست ایجان فرستاده بودند فقاً در زمان روز از انجا استفاد میگردند ولی
 از ترس خیال و تنیه میگردند و جهت هم این عهد رسادت اباد نورد و مجلس عزاداری میسند
 الشهدا نژاد قبر مابین اهل یالورد و تاراشاق افتاد در آن زد بخورد و تفرزات اهل یالسرود
 گفته شدند و ولی سران الدوله که اهل یالورد بود و با اتفاق حاجی میرزا اقلی مستوفی
 در بارنا سرالدین شام بودند و شب جزب اختلاف با هم داشتند سران الدوله بدست از شنیدن این
 نزاع که منجر بقتل دروغی الورد و بد این برراما تم شمره بدست و رشاه شکایت کرد که مجدداً
 در تار با بیها بنام اغتنام سرانگاشته اند و بد تفرزات اهل یالورد را که در سابق برای بدستگین
 با بیها شرکت داشته بحریا حاجی میرزا نازقلو نشستند شاه وین مسم حرکت برای شکا بود
 امر کرد تا مهرد مراد بد گفت تا مراجعت از شکارگاه عدم امداد رشود از قضا یا با اتفاق
 مستوفی المالک یا بد دست اهل مان شب بدردا ساختن مبتلا و بدین مرجع شد مستوفی
 المالک این قضیه غیر شرقیه را بد گمانی حاجی میرزا نازقلو تلقی کرد و سران الدوله گفت
 گاه را تونرد و اولی کاره را مندم بعد از مراجعت شاه از شکار فوراً بد در رفته مر کرد تریان
 این اهل و سران الدوله روشن کرد (پس منو) مسبب حیسر حاجی میرزا نازقلو آورد (افسوس
 من به بدترین وجهی سوختم البته در ترغیب مابین اهل تا در یالورد نژاد شده بود و تفرم از اهل
 یالورد بقتل رسد بد دوله حاجی میرزا شام از این قضیه بکاو به اطلاع است و اسم بابیت هم

در بین نبود و سران الدوله چون از منازایه چیزی نگذرد و داشته سبب شد با مرتیله عالم حاجیر
میرزا رنقافه را در ستگیر کرد بمعبود انداختم واد پیوسته نفرین کرد من یگانهد ختر و انرا از دست
دادم از گریه مستوفی الممالک شاه متاثر شد و فوراً امری استخار من منازایه نمود بعد از تکفیه از
معبود بخان شد

از ایلانات که به خانم حمزه زاده در رت شمره در زمان این اتفاق بودند

در فقهه ۲۸ حاجی با ولد نام میرزا فضل الله اورنگی منسوب اولاد آن مرحوم تمام المسالک
حسن اورتگی و مدد و موهبت سره پیدا رتاهم کرده بهایم شدند - بدینجه نام وزینت خانم بمادر
شاه بود مازله مانندند - ایران تا - خانم و فرزند خانم بشوهرانندان پیوسته کرد مسلمان

هستند
اولاد حسن اورنگی پسر فضل الله اورنگی در سنین جوانی از او بردند بدین میزدانست از بهائیهها
برای زب بیارود و او ایسان قبول نکردند با این امر میبایستد خانم در آن وقت بود که از آن زمان
شمره است بدین راییت بدین ازدواج بود روز در آن بدیدیم با او را در او برادیم نشسته
بود بدین رایین با سر بهاء الله خیل صحبت آوردند ما هم در تاپا کبک بودیم چون او را با او از کس
نشیدند با تشدد فرمود امید و این رایین از اولاد شایعین که بهایم نیستند جوان مرشدند بنده
خندیدیم محبت از این گفته بدیم خانم آنوقت آقا عباس ایسان پسر عمه نام که در آن وقت
گفت که را میخندید گفتم از ما بدیدیم که در آن وقت فرمودند که مردن یا زندمانند بن بارادند بندگان است
و خافل از اینکه میباید نم تواند در این امر پند مرد یا حیات در حالت نماید برادیم گویند از
تو جوان مرشد شدن بعد از این نبود بدیدیم که در آن وقت میبایستد بود ایران تا
خانم و فرزند خانم وزینت نام مرشد من به حضرت اعلی در آن وقت شمره بود و در آن وقت بنده
بدینجه مرآت نام از فرمایند عباس نیز را مامور بدین زمین خود و در آن وقت در فرمایند
اینان نیز که بود که بدین وقت شنیدیم بودند (تا زمانیکه کتاب مقدس بیان از بار کردیم بر
حقانیت حضرت اعلی و در رت شمره بین این زمانه سوزمانیکه در آن وقت سیخه نورانی من

صی الاثر را زیارت کردم شبیه برایم باقی نماند

از صفحه ۱۹۲ تا صفحه ۱۹۶ را در پیروان مد قلم می نویسد :

میرزا محمد قلی کو کترین پسران میرزا میرزا بود و مادرش ترکانیه بود که نسبتش به جمال مبارک

(اثر ویشا) ایمان کامل داشته و بسیار مخلص بود و مصائب و غم و سزا و پیرا در شریک بوده است

در زمان حیات در هیال اختیار داد اول خانم جان در تیره و در شان بود و اولاد آن او میرزا کریم

میرزا ذوالقادر عبدالرشید - شقایق - انوشیروان - امیر علیا - حسین افندی (نوه جمال)

مبارک از حسن کائنات در هم زیاده داد و به اولاد اندک باقی ماند و میرزا وحید اشرافیه میرزا ضیاء بود ماند

جناب میرزا محمد قلی همیشه در رعایت جماعت مرا بود و در وقت عهد البها شن حال ایشانرا

در تذکره الیقادر صفحه ۱۱۳ چنین میفرمایند جناب امیرزا محمد قلی جناب امیرزا محمد

قله پروردگار و جمال مبارک این شخص بزرگوار از آغاز کودکی با زاد گوی معروف بود و وقت خروج حشر

والد تازمتولد یافتند از آغاز تا آنکه ام ایام خویش را در افسوس خضایت گذرانند از هر فکر و دگرگاری

بود و از هر طرف تیری و زام مبارک بر روی بیزار در ایران در مسجد الحجاز پیرویش یافتند و هر از مضطرب نظر

نیراناق بود در رحمت و در مبارک ساقی بود و در هر مبارک در آن لیل و نهار اتماما کتومات بود

و در عهد البیت مستقیم و ثابت مشغول عواطف بود و بعد از طائف شب و روز مشرف در هر مشغول

یافت و در زمین مبارک مشغول تا با آن قبول رسید بریا تیر محركات میگرد و در کتاب مبارک سفر

مینمود از هر از در وقت اسم اعظم توجه با سلام قبول نمود و در اثناء راهما موریند سب خیمه و در نگاه

بود در وقت بیندایت خدمت در بردار شومال و در آن امید انستود چنین در اسلامبول وارد

سرد همیشه او را حال بریده ضوالم میبود تا آنکه در رعایت خدمت بیرون سزاون بسجین اعظام گردید

و در فرمان موبد امیروزند ان بود و راحت و زحمت و سختی و سستی و بیماری و نقد رست در رحالت

احمد بود و در آن زمان جمال مبارک در نهایت بلاغت تا طایر و با قلم فارغی با نوح محمد و

ستایش ما لوفی در همین و شام بعد از مشغول عو یافت و سرف لقا و در روز و به مستوسکوت

ماه لوف چون دلبر افاق بچسبان اشراق مسعود فرمود ثابت بر عهد و میثاق و بیزار از مکر و نفاق
 در نهایت تبلیل و تضرع ایام بسر میبرد و سرمست می راهظ و تسبیح می میکرد و ایام مبارک را مستغرق
 و ازینای در این عالم متاثر نمیدانست از مسعود نفسی راحت نشود و با نفسی مصاحبت نکرد اکثر اوقات
 یگانه و تنهادران توأشیانه و بیشتر بسر میبرد و از فراق در احتیاج بود روزی بر سر حقد و ناتوانی
 انزود تا آنکه بهمان جور پرواز کرد **و علیه السلام و علیه الشاه و علیه الرضا علیه السلام** حدیقه الرضوان
 در سر منور شد در نقیب با بریاست

جناب میرزا محمد قلی خود و اولاد آن نیز در زمان میثاق ثابت بودند نوع مبارک که با هزاران
 نازل شده است **ما در حدیقه با سر حضرت عهده الهی انصبت با ایشان است** قوله **لا اله الا الله** در سر
 عموم عزیز **تاب افای میرزا محمد قلی علیه بهاء الله** بهر

ایام عزیز و تقوی بنه و روشا طور اردن و مانند من در این بلایا و محن تو گامی در ساحل بحیره
 و گامی در سینه دشت عدسیه کهر نقیب و کهر ریمب و من از سبب در تکیا بود رکب و مبارز ار -
 در آن و از شدت تعدد ناتوان و در بیخانه بر آردم بتدریج و در وقت شام و در سحر و در روز جمعه
 بیحد و حضر میبند و میساقب با آن و در مستغرق در بحر و در تنه و در این آرام در این نه شام راحت جان
 تعذیب و تعاشق است و در آن دعائی و از این دعاها میخواندند در احتیاج به است **میسر کرد در جمع**

میرزا محمد قلی **ببهاء الله** من بود و به از میرزا برای تا بیرونیت نامه میرزا و رفتار بعد البها
 با میرزا محمد علی سبب آثاره میره از این ترقه و خانه نشین منار الیه شد و با یکدیگر مراد -
 نداشته اند **میرزا قلی الله اورنگی که در سنه ۱۲۰۰ هجری قمری در قفقاز بود** که بر میداشتند خلیل میل
 داشت اولاد ای میرزا محمد قلی و الاوقات کم مکرر از احباب جویا شدیم می گفتند ما از آنها بسیار
 نداریم که با ما هستند و در ایشان نیست و کم گویا به سر و در تراز این آن در قید حیات
 باشد (البته منور حاضر مع الادیان بدین است)

راجع به حضرت شرمحل ذکره و اولاد و اولیاد های ایشان از قول بهاء الله عهد البمانین -
 مینویسد میرزا یحیی معروف به صبیح ازل پدرش میرزا یزید (پادشاه کوچک) هنگام کرمانشاه بود
 ولید بهشتی را بر سر جردی گفته اند مشارالیه در موقع فوت پدر رضا میر بود و در مال مبارک برای تربیت
 و سرپرستی او بهمنوع زحمات را متحمل گشته اند و حقیقت آن زحمات همان بوده است که عمل نموده
 در تواریخ امروالواج مبارکه شن مخالفت های او تفصیل مذکور است و این ذیل که با عراز سلیمان
 نازل گشته گواه این موضوع است قوله الاعلی (ای سلطان بلا یابم علی التا اهر از قبیل و عهد برده
 و منحصربراین ایام من ان نفسی را که در رشت و روسین بید رحمت تربیت فرمودم بر قتلتم نیام نمود اگر
 از اسرار قبلی ذکر نمایم مانع میشوی کلمه یزید بتسمی از عباد که بکنه امر به خلق شده اند با حق معاص
 برخواسته اند و از بد این امرش تامل نمودند ملاحظه در راجع و ما روت نما که و عبد مقرب الهی
 بودند از قیامت تقدیر بطلان موسم گشتند بارانده مخیبا از دم بیرون دادند و در ملکوت سموات
 و ارض ذکرشان مذکور و آثارشان مشهور و شایسته عند الله مقرب بودند که لسان عظمت پذیرگشان
 نادان بود تا به مقامی رسیدند که در راتقی و اعلی و از حد ازل عباد مشایخ نمودند به حد نسبی
 از شدت امانت و زید و باسفل نیران راجع شدند و تفصیل این در ملاحظه ما بین ما سر مذکور است
 اکثری کذب و از شایخ صدق بهتید است و عندنا علم کاشف قول الرب عز و جه قوا و مع ذلک احدی بر
 حق اعترا ننمود از آن عمره و قیام کبریا نه بعد از بلوغ این در ملاحظه بمقامات قدر و مقرب
 در این مقام اخذ فرمود

سال تولدش در سنه ۱۲۴۷ قمری در رطبه ران و موقع مسعود چنانچه میرزا یزید ۸ سال داشته
 وفات در ربیع و شنبه ۱۷ - ماه الاول ۱۲۳۰ هجری قمری در شهر ماغوسا واقع در زیر مقبره
 در سن ۸۴ سالگی بوده است میرزا یحیی در تبریز در رکوع شهر کهنام که مازل معروف است منزل
 محقر بسیار که آن داشته که در آن زندگی و وفود را در مدت حیات پنجم شاعر ایرانی و مسلمان مصر
 نمود بود تبریز با آنکه بعد از آن بین المللی اول جزو تصرفات آنکس در آمد و خیریت کاملی

در آن جنم فرما بود بی الوصف: هرود، زرقبل از جنه و بهما ولاد ان و بیروان او بعد از چنگ جرات
اینکه خود را پایر ویا ازلی مصرف کنندند آشتانند بلکه مردم آنها را بنام مسلمان میشناختند و اکثر
۵۸ نوه او میرزا جلال که صاحب کتابخانه است در قهرم و مغروفیش دارد بنام شیخ مسلمان
و نوه ۵۹ مرد شاه ایرانی با اسم از میشناسند یعنی مهرزاد و شاه ایران و شخصی مسلمان
میدانند که در قرن قبل بقبر رانده است بهین ضامبت یسرافوت او اولاد ان او را در
قبرستان مسلمان مدفون ساخته اند ولی میرزا جلال نوه او اخیراً مد ایندانی را بجای دیگر نقل
نموده است
این ۶۰ در ۲۰ کیلومتره خان شهر قازاقوستا (ماغوسا) در سر راه اسفا نهیدوزیا که تقریباً
۱۵۰ متر از آنه مزبور در است و رقم داده و اطراف ان اهل قبر در سکونت دارند از با
اینکه از بدگو در حال تربیت جمال بار بود صالوم با واسطه حضرت امومقام مخصوصاً
پشوریا سیدما بدامفان محبتها برادرانانید که رفت مشروعه فالغتمود که شن ان
در بیون تاریخ امر مذون و مفیدن است قتل میرزا د الله آدیان که از مومنین ارایه بود بقنوی
اورد ریخه اد بدست نورش میرزاه مد ماژند وانی صورت آرفت حضرت عبد الجاه در لوح
کتاب تا اتم ال نما نین میفرمایند و لوه سید دران که در انان ایران نوزد زاریه
نسیان مستکف و در و اب بی پایان مستشرق بهیچو یکد اهم وایکم واهی با و بد اشراق
شمر د رید سما براد رنزد بیخبران ذ نریه نمایند که نین است و نان یا و و دانگه شخ
مملو موجود و مشهور اقلان البان قدم رن میفرمایند و قبرس ستانند تا بد و نند بهمینند که در
ره ال و اولاد در راه او را و یو و خورید ششوند که زبان ان و میان بی تیبان نه مناقو نمیبانی
نه حکم ناسراره نه بدین اند کاری را رند ایویاب نتوانند از ان قبر استغما رنمایند
که ان نفر موهوم با و در حریت مملو بیل سال در ان جزیره ایانفر واحد پرا تیلی و تغلیب
نموده ویا اثری از انقد ارد را مری از روز نوده ایوان الی جزیره نمیدانند تا کنان و ایکم

است لکن نفوس ازاد را او خام در ایران اورا باو آید شکر شکن خدایند و ورقا مخموش الحان نامند
قبسما نلنو فبشر ما اعتقد و با بری ذر هم فی حوضهم یلچون *

میرزایحیی که حضرات ازلیه اورا حضرت شمره میخوانند زندهای زیادی گرفته است و اولاد آن او
از زندهای متعدد به بدینقرار است پس از شهادت حضرت رب اعلی از طهران بتاخر رفته و در سن
۱۹ سالگی با دختر هموی خود که سمانت فاطمه خانم که حاجیه خانم هم میگویند (دختر میرزا محمد
و دالان خانم) ازدواج نمود و ازین وصلت به اولاد بوجود آمد که نام او میرزا محمد نادری ابقی
بوده است این مادر و فرزند ساکن تاشر بود هاند از رقیه خانم خواهر حاجیه خانم پنج اولاد مدتم
خانم میرزا وحید میرزاتش مریم خانم فواد الله (این دو نفر خواهران خوا بودند)

ازهد رجبان خانم که تفرشی بوده آ اولاد داشت میرزا محمد که ابرایان الله میآقتند دالت خانم
عیال شیخ احمد روحور کرمانی پسر مدینه مد جعفر کرمانی صاحب کتاب دست بهشت در فلسفه
بیان و ترجمه کتاب حاجی بابا از عیال کرمانی است اولاد میرزا نورالمه و این میرزا نورالله دختری
دارد سمانت خانم که ترجمه مایون است مترجم همایون گاه گاهی در روزنامه تابریض
امر مقالاتی نوشته است *

از ملکه خانم شیرازی اولاد میرزا احمد ملقب ببهبان میرزا عبدالحلی نوری زعلو صفیه خانم عیال
میرزا آقاخان کرمانی که صاحب مدینه ایله ایفنه ساکن روی آ منتوب رساله افتاد و د ولت خانم
البیان است میرزا احمد او را ایام بجهال مبارک همیمن شده متادم اثبات مانند از عیال بخداد
به پسر جوان الله دختره عبد الفتاح معروف و مقولی دختره عبد الحلی زن دیگر که دختر
میرزا حیدرقلی نمد ساب و ذوالخرخانم جان بوده حال معلوم نیست که او احرام بوده و یا این
و شاید اسم او قاطیه بوده است زن ملا محمد مسلم نوری که در قاعه شیخ ابرسی شهید گشته
رقیه دختره اخیالی نسا خانم پهرانی قانته که حال بلد بودن فده نورالمراد حضرت
با ره پیدا است قاطیه خانم دختره حسین روضه خان اخیالی مشیرمندان بهای تهبیر

کصوم منقطعاً حضرت تقی (ع) اولی بوده فاطمه امم دارا را با نام ازد و شم تا بیست و چهار دور
اما زاده نامش هم امم فاطمه نامند رفیقیت بهاء الله بتقدیر زایه بین درایت از صاحبان جهان استغیا
یقه پسرینام میرزا روح الله
میرزایه بین در سال ۱۲۶۸ هجری القاب با مشهور بنور میرود در کتاب میرود هنر و فرزندان و گاه است
فرار ایستد قشای نورمازندران و از آن ایالتی است در پیشو بر شک و تفریق و سپس با نرمان شاه و
موقدیکه حضرت بهاء الله درین داد تشریف دادند بپیدا داد میرود در این مدت همیشه از ترویج
چون بالیا بر میدل بحال اختتام بود است

در صفحه ۱۹۱ را در حضرت شمره میفرمودند جمال مبارک برای تربیت و ترویجش اولی به نوع
زحمات تراستد طر گفته در صورتی که ما که ایشانرا نماند در صفحه ۱۹۱ نوشته شد ه از سنین تیسر
تاریکی زحماتشان با ماد بهاء الله بوده تا زمانی که بانوبین رفتند و رفتند رانه اقم شدند کویا
در ویا سه سال قبل از الی حضرت اعلم حلوان گرفتند و چون بعد از آن وقت فوج العاد صحبت داشتند
بهاء الله با ماد ولدانند داشتند تا در اکثرینده این است که تمام این بانود را تا روالها و آنها
نیست ایاتو ام روزی بهر روز او را دیدند بعد از فوت پسر کوچک او در دین میرزا مهدی
سهم نا برده را از صورت پدر از جاه الله گرفته زنده آنگو در رفیقیت را با زنده آنگو در روز اول دیو
مهر و صحبت تری در داده رهسپار رنیه شده و در آنجا ماندند و در سال الفوج حضرت اعلم بهر
طاعون در گذشتند حضرت بهاء الله آنها را در میان تازان فرمودند بواسطه صحبت ماد و شر
بعد از آن شمره از مهر ماد روی شم پیشیده انوقت میبود در بیید رحمت بخود او را (یعنی حضرت
شمره را) تربیت نه در دم و بر تمام قیام نمود

اما شن استند (مهر بهاء الله) نانه در صفحه ۱۹۱ و دهه دادیم ذی القعدة
چون کتقم شایم بود بد حضرت حاجرت عزیزه و فاطمه خانم و سده است از مشارالیه از صاحبان بودند
اتاقی که مسرور از توابع آن خود داری بود و شرحش را در نامه ام از قول یا تو عزیزه میفرمودند

حضرت پناه الله در همین بهر فراسهال مبتلا شدند که امید شفا برایشان نبود و در آن اسم مسئله در وثیقه در بین نبود خواهرهای محترم حضرت عزیزه و فاطمه خانم چون از کسالت ایشان مطلع شدند متاثر شدند با دشمنان ماد ^{خود} کلشم خانم را راضی کردند که با اتفاق برای شفقت نزد مدد اعظم بروند (کلشم خانم در بیان اسلام خیلی متعصب بود و این وقت یا مرد یا محرم تکلم نمیکرد حتی از سرهای شوهر خود رو میترفت) در هر صورت با عجز و التماس ایشان ترار را کرده رفتند نزد مدد اعظم و نزد شاه شاهان کشمیری و مدد تومان پول و یک جلد کلام اللهم ید بخطر - میرزا بزرگ (که تاریخ تولد هم اولاد هم - میرزا بزرگ در آن نوشته شده بود) برای مدد اعظم بردند خواهرها در مدد اعظم گشته دست و پای او را بوییدند کلشم خانم به مدد اعظم گفتند اگر در زمان مدد اعظم شاهکاهها نور خستید بگذرا ز اعیان زاده ۱۹۰۵ نور رحبیری - حبیب پرستار تلف شود بعد مردم در باره شما - منرا - گفتند گفت بهر زمان و تدبیری بود مدد اعظم را حاضر کردند که برای شفقت نزد شاه بیرون و نزد شاه رفته شفقت کرد شاه گفت نور را بنوری می بخشم ولی بهر از بهر بودی نباید در ایران بیاند و باید بیزند او تعیین شود بعد جناب پناه الله را بیخود آورد مختار با مهربانی زاید الوجدان از ایشان پرستاری نمود تا بکلی مرتفع شد و با صحت عزان با اختراع مدد بصحت بعد از حرکت کرد با این تفصیلات اتان ملان خسروی مینویسند مریم از اینمان پرستاری کرد تا بهبودی حاصل کرد و در صورتیکه در زمان کلشم خانم مریم در آن خانه احمیتش نداشته و مشغول هم مال شخص کلشم خانم بود و بهر اول از ایشان هیچ کس نمیتوانست کسی را بداند بمی آورد.

از صفحه ۱۱۶ تا صفحه ۱۰۵ راجع به حضرت امیره مع اولادان و محرم ایشان مینویسد.

اولا موقع ارتقا میرزا بزرگ حضرت سه سال داشتند ثانیاً محمود ایشان آحادی الا اولی ۱۲۳۰ بود که شاعر میفرماید ج اول در هم عرض وسط وقت طالع افتاب گشت غارب در جهان خسرو

از او شد در حساب سال هفتاد بیانی بود این اعظم مصود هم ز هجرت سال نفراید او اندر حساب و مینویسد از او در تبریز در خانه معقره زندگانی میرد صحیح است ولی با آن خانه

شرحی که راجع به این عهد در کتاب نور نوشتند و من خود را ایقون مقام تجدید نام) و شرحی که راجع
 به دفن عرش مقدس حضرت شمره نوشته اند که در قبرستان مسلمین دفن کردند (اولاً هر کجا آن
 عرش مقدس را دفن کنند عرش اللہ است) و تا زکی اقا جلال که از نوادگان ایشان است به محل دیگر
 برده اطاقی بنام مقبره برایشان بنا کرده (اقا جلال نامی پشوتی زبان و شفا نکرده که جسد
 خالص شده میرزا بزرگ را به کعبه ببرد آید و قبر میرزا بزرگ بعد از صد سال بلکه متجاوز است و آن خورد
 یاقی بود کعبه نکابیرند) محل دفن عرش مقدس حضرت شمره از اوا در همان مکان بود که الحال
 نیست هیچ کس آن عرش مقدس را نقل و انتقال نداده این فرمایشات مورخ اقلیم نور یا از فرشی
 است یا بی اطلاع از زبان امور شن محل دفن حضرت شمره بدین قرار است :

شخصی بنام یاقی از مؤمنین اروپا سه سفر برای زیارت حضرت بقبر رفت در فاصله اول
 در همان خانه محضی که آقای طایب سرور به او رשמایات نوشته اند زیارت نائل شد پس از
 مراجعت به اروپا از بین مؤمنین آن سامان میلاری بدینسان جز اللہ جمیعاً نبود میمدا از
 بدندی مجدد بقبر رفت زمینیکه الحال محل دفن آنست مقدس است خریداری کرد و بقباله
 را بنام حضرت تنظیم و داده تشان تقدیم نمود که برای حضرت واقاراده سازد یا هم ساختمان
 شود حضرت چون عمل را انجام داده دیدند هیچ نفرمودند چون مؤمنین اصفهان از این
 جریان یعنی خرید زمین و اقامت نمودن پیشی که مابین خود تهیه نمود برای آقای حاج میرزا
 دادی دولت آبادی اعلی الله مقامه فرستادند که دست حضرت بفرستند برای ساختمان از زمین
 مرفوع دولت آبادی که با این مدالی را کتبا خدمت حضرت نوشتند و من خطا حضرت موجود است
 که رقم فرمودند من در آخر عمر نمیخواهم در دنیا احوال دنیا الودیه کم عمارت و به ابراء صاحباً
 بفرستید از قبول نازند میا حضرت زمین تقسیم کنید بعد از رسیدن حضرت یکی از
 دخترهای ایشان موسم برفت اللہ گفتند این زمین الحال مالور است و آن مقدار هک سیم
 من میشود عرش حضرت را ایجاد دفن کنید و ساخته ایشان عمل شد سفر سوم که یاقی بقبر رفت

بعد از مسعود بیود بعد از ورود متوجه شد حضرت قبل از مسعود بوالده خانم (بد رجحان) فرمود
این روزهایت مسافرازیان باین ارض خواهد آمد چند جلد کتاب جداگانه اشتها باینگدست
لباس من بآن مسافرید عید بد رجحان خانم فرموده حضرت کتابها و لباسها و بیاختی دادند
منارالیهها و چه بیکه همراه داشت بزور مدالحریم تمهید نمود مساجد دفن انصراف نمود سرآمدند
قبرها عادی درست کرد و یک جزئی فایده هم پاره ای نوییده و سیم خاردار کشید در سال
۱۲۶۸ شمسی بانوان دولت ایادی فخرتای و عمرتای که بجزیم زیارت بقبر رفتند با اتفاق آقای
جناب آقای دران محبت بنا کردند بعد ایات و عطیه روحی هم بزیارت رفته با آنها مؤمنین -

تهران و اسفهان و در آن تزارحه اردو روزیست با اتفاق آقای جناب گذاشتند حقیر و ن سعادتم
هنوز بار ندرده که زیارت انصاری مقدس (که اهل ماه مؤمنین بجزیره میباشد) مشرف شویم
بیر از این نمیتوانم شنیدم از کور شنوا و وجود ان سلیم باشد همین اند از در باب مسترآت
انای بد خسروی کافی است ولی کوزه سخن شنو که جا دیده اعتبار کوه

(سج رفتن یا حتی بقبر رس و خرید زمین و زحمات یا حتی رایان و فخریه خانم از بانوان رفیه انهم -
بد رجحان خانم که در زمان مسعود حیات داشتند) میفرمودند

انچه را مولد را این بیایا و اولاد تمام حضرت شمر نوشته اقلب اشتباه است .

دفعه اول در تکه پاد ختر میرزا محمد هموی خود شان فاطمه خانم از دواج کردند شمره این از دواج
در سپرد بنام محمد ادری و محمد حسین - محمد حسین در موقت اسارت در بین راه تله شد .
و پاد ختر میرزا حمید رقلو هم در تاز از دواج کردند و از اینان اولادند داشتند .

بعد با حضرت قانته (که مولد می نویسد اندر بلده بود در صفحات قبل) هم شمس دادم ایشان
انها اسفهان بودند و انام میرزا نورالمصروف به انام نور اولاد ایشان است .

و از جمله انان نام آقایان میرزا عبدالملک و میرزا احمد بهاج و میرزا رضوان الله و بیان الله .

از تیره خانم در تومیرزا محمد که شرح در دفعه نوشته شده آقایان تقدیر الدین و عبد الوحید

ازید رجهان خانم که والده خانم مجرود بودند و دختر بنام امانت الله و صفیه خانم

صاحب جان اصفهانی هم عیال اقامه میزانی را الله بوده میزانی الله هم پسرانای نوراست

این بانوانی که اقامه ملک خسروی شن داده اند ابداد رخانواده حضرت نبود مبنای بی اساس

است باخواه راجه جیلو همی هم ازدواج نکردند این بانوان سال آخر عمر در منزل فخریه

خانم مشیره زاده حضرت شمره بود در زمان منزل هم مرحوم شد از قراریکه و در شرح داده بود

حضرت بها الله برای ازدواج با ایشان خیلی مصر بودند مشارالیه با خدمت حضرت شکایت کرد

حضرت بواسطه رفیقانله او را بخدمت ابا وحید د راورد ان بطوریکه بود اگر من شود رنگم بهتر است

حضرت فرمودند فساد خواند شد و اگر حضرت هم با ایشان ازدواج میگردند در آثارهای ایشان درون

و چرا جایز نبود

عبد الجهاد رنج خانم الحما قلم راجریان داده نسبت بموت حقیقت خیلی تند میروند و شرح در

در صفحه نوشته شده اولاً از اشراق شمره میفرسند (گویا فقط ورنها الله است) در هیچ دوره

در زمان دوشمس طالب نشد در این زمان شمره حضرت اعلی جیل ذکره بوده برای همورد بعد

هم در روزا رویت: سال بعد همین فرودیند و ثانیاً امان یحیی ایکه بفرود معبد البها الکن و ابکم

بوده ششمی بود که علماء در روز اول مانند محمد جعفر کرمانی و مانند محمد جعفر نواتی و ملا رجبعلی

قمی و حاجی میرزا جاد و دولت آبادی و آقا سید مهدی سرتی و واسید حسین کاتب حضرت اعلی

(کتابها هم حضرت تانتخوشته بود کتاب الران گزار شده شاهد است بر ایمان مشارالیه نصیبت

حضرت شمره) و آقا شفیق جاد نام آبادی (که در رینه اد خدمت بها الله هم رسیده بود در ^{حجت} مرا

در رد مشارالیه کتابی نوشته بنام تحریر الحقا) و نام هم میهاد رست با نام نیست (نه مانند

حضرت بها الله بایشها مانند دلالت باشی رسقا باشی و با بون جی ایمان آورد میباشند

و بیفرمایند در این مدت که را تبلیغ نموده در صورتیکه حضرت اعلی جیل ذکره توثیق یک با ایشان مرتب

فرمودند می نویسند اگرین نغز از دل بیان باقی نماند ثبوت را حفظ کن ایشان نخواستند از فرمایشات حضرت اعلی تغذی نموده بساط تبلیغ بگسترانند و راجع به اولاد امای ایشان - می نویسند البته ایشان اولاد غیر عزیمت نفرمودند که از پشت بام برای تجدید ملاقات در شهر مسایه رفته سقوط نمایند انوقت با سوز و گداز می نویسند بزاز. مشایخات به پشت بام رفته سقوط کرد گویا حضرات تمام نام را نادان تصور فرمودند می نویسند « ۱۰۰ » این سرگذشت بدانند هر که حاجات بسا قاضی الحادات میکند در باب اقرار بسته و رای را خاموش میکند و رکمالی مشهور و مشهور به سر مبتدئیکه ایمان دارد روی بدان میدانند حاجات میکند به پشت بام نمی رود که سقوط کرده بقسمی متذکرین شود که فضایل از دست نیل امتناع نمایند . وانکه شهادت قاضی الحاد استان نزد خود تاج بود (یعنی حضرت بهاء الله) . راجع به پشت بام رفتن که سقوط کرده بند بزرگوار تر از مزون و متاهلم و برادر میرزا شریک سوز و گداز اولاد از که رسوایی تومناجات نوشته بمباد و عزیزت تسلیمت بگوید بالاعجاب از این شعبه همانجا که انتهایت نامعلم است .

در صفحه ۱۶۶ می نویسند با حضرتت چیزی قبر بر رویه و در ازل و بیرونش . بعد اولاد شجره است اینکه خود را باین یا ازلی معرفی کنند نداشته بودن آن در صفحه نوشته شده مگرمؤمنین اولیه مانند مندرج معلوم . قهیر و برادرش میرزا علی محمد سراج . و جناب اسید محمد ابا وحید میرزا اولاد گاشی و سید اسمعیل . و برادرش در همان (عمال حضرت شمره) و ندین نفر دیگر که کاملاً اساسی آنها را بنام ازندان بدستور حضرت مراد شایکی در کار می آورد . نفر دیگر ادو سه نفر در حکایات زنده بقتل نرسیدند در این صورت مؤمنین . گونه جرئت داشتند که خود را علمین معرفی کنند در صفحه ۲۰۰ را در بقتل دیان می نویسد :

بفتواء حضرت شمره در زندان بدست نوکرش . بعد از آن در این صورت گرفت . در پانزدهم حضرت اعلی . جز ذکره صاحب آثار حضرت شمره تعیین فرمودند از شدت نفرین که قتل از جناب میرزا الهیارین امیر عظیم را نمودند اولی دیان بود . بعد از این ادعای حضرت شمره راجع به دیان

بعد از آن می نویسد سپاه محمد اهن الشام و خرمیا، یا السیف ایها الدنبر الادنا .
 یکسال بعد از این میرزا محمد مازندران که گویا از مردان متمدن و باوقار بود قاضی با سیف بقتل میرساند و
 بعد از آن میرزا محمد در دستگاه بهاء الله مشغول شد و متوجه وکسوی هم برای قتل دیان از او
 موافقه نکرد .

در صفحه ۲۰۳ می نویسد میرزا محمد بهاج پسر حضرت شمرها و خرایام بهمان مبارز مؤمن و تادم
 اخراست ماند .

نامبرده در بدو خرد داشت که بیروت تحصیل میکردند اتفاقا بهاج برای دیدن دخترها به خود
 به بیروت رفتند و آن اقا جوانان در کمرها عکاکارند بودند برای دیدن آرایشان از بیروت بیگارفتند
 یکروز عهد البها ایشانرا دعوت فرمودند و عکاسی را از آنرا کرد نمایانند از خود عکس از ایشان
 برداشته برای اقا فرستاده و نوشتند پسر حضرت شمر بهباش شده بفرغ هم بهائی شده
 باشد لذا من با حضرت وارد نمی آید مگر پسر حضرت بن از پدر بر داشت که شیخ میفرماید
 پسر نوح بایدان بنشست خاندان نبوتی کم شد ایشانهم در روزی با حضرت عبد البها
 ملاس بودند .

نمیدانم اتفاقا ملا خسروی موقع نوشتن این تاریخ حواسشان کجا بود که اینقدر صریح نوشتند
 راجع به حرکت حضرت شمره از ایران یکجا می نویسد زمانیکه ابودالبخان وارد تارشد با اجاروی ^{پیش}
 زن و فرزند را گذاشته فرار کرد یکجا از فرمایشات بهاء الله می نویسد زمانیکه من می واسم از تهران
 به خرم پنداد حرکت گم اخروی خرمیا است (یعنی حضرت شمره) همراه من پیدا داد سفر کند من مانع
 شدم و گفتم مقصد ولت منم مرا تبعید میکنند تو را می آئی پس از آنکه وارد به داد شدم و من بعد
 از من نمیتوانست زندگانی کند پیدا داد بمن پیوست یکجا می نویسد زمان است که ابوبهائه الله با
 دشمنان همکاری کرده این لشکر را بر او فرستادند و با هم خرابی تارشدند .

لقاء ملا خسروی با این سه برکاتب فرمایشات مرادشان و در تانرا امضا کردید .

